



۲۷۰



با ایرج اسکندری

پرسش و پاسخ

در کلیسا

یادمانده‌ها و یادداشت‌های پراکنده

ایرج اسکندری



انتشارات مرد امروز

- * یادمانده‌ها و یادداشت‌های پراکنده ایرج اسکندری.
- * چاپ نخست ۱۷ دی ماه ۱۳۶۵.
- * تیراژ، ۵۰۰۰ نسخه .
- * حق تجدید چاپ برای انتشارات مرد امروز محفوظ است .

پرسش و پاسخ در کلیسا

اسکندری : خیلی خوشوقتم که بارفقا آشنا میشوم. چون در اینجا برای من قراری گذاشته اند و گفته اند که رفقا سئوالاتی دارند من حاضرم بنوبه خودم بعنوان عضو کمیته مرکزی به سئوالات رفقا تا اندازه ای که عقلم برسد جواب بدهم. بنابراین از رفقا خواهش میکنم سئوالاتشان را مطرح بکنند.

سؤال : رفیق ایرج، شما قبل از انقلاب و در آستانه انقلاب دبیر کل حزب بودید ولی در آستانه پلنوم شانزده، وگویا دوسه هفته قبل از پلنوم از دبیر اولی برداشته شدید. آیا میتوانیم از شما بشنویم تخلفات شما چه بوده، و با توجه به اینکه من بعنوان یک عضو قدیمی نه کنگره ای سراغ دارم و نه پلنومی، کدام ارگان ذیصلاح است دیگری شما را از دبیر کلی خلع کرد؟

اسکندری : اینکه سؤال کردید به چه دلیل و به چه جرم مرا از دبیری حزب برداشتند حقیقتش اینست که در صورت جلسه هیئت اجراییه ای که چنین تصمیمی گرفت، و به خط طبری هم نوشته شده است، من خودم صریح گفتم که رفقا، برای این تصمیمی که میگیرید دلائل آنرا هم ذکر بکنید تا معلوم بشود که من چه اشتباهی یا قصوری مرتکب شده ام. صریح گفتند که به شما نه ایراد تشکیلاتی وارد است نه ایراد سیاسی. گفتم پس خواهش میکنم این را در صورت جلسه بنویسید. مطلب هم همینطور عیناً "در صورت جلسه نوشته شده، لذا من هنوز هم نمیدانم چه خلائی از من سر زده است که به آن مناسبت مرا برداشته باشند. ترتیب کار فقط این طور بود که غلام یحیی آمد در جلسه هیئت اجراییه، بحث این جلسه ماهم راجع به گزارش سیاسی در پلنوم بود. دستور جلسه هیئت اجراییه اساساً "موضوع پلنوم بود. ما قبلاً پلنوم راهم دعوت کرده بودیم و من خودم گزارشی برای طرح در پلنوم تهیه کرده بودم و داشتیم روی آن بحث میکردیم. وسط بحث یکمرتبه غلام یحیی پیشنهاد کرد که فلانی را، یعنی بنده را از دبیر اولی بردارند و جای من کیا نوری را بگذارند. حتی چند نفر

۱- این مصاحبه با حضور بیست و چند نفر از فعالین و اعضای حزب توده ایران در تاریخ ۲۲ مهر ۶۳ (۱۴ کتبر ۸۴) در پاریس در سالن یک کلیسا در خیابان شوازی Choisy صورت گرفت.



را هم بعنوان دبیر معرفی کرد. از جمله صفری و لاهرودی را، که حالا دبیرکل فرقه دموکرات آذربایجان است، بعنوان اعضا هیئت اجراییه معرفی کرد. این آدم الان جزو آن پنج نفری است که در این جلسه اخیر (۱) بعنوان رهبری حزب معین کرده اند. اومیزانی (جوادی) و بهزادی و ابراهیمی را بعنوان دبیر حزب معرفی کرد و کیا نوری را هم بعنوان دبیر اول. من خودم ریاست جلسه را داشتم و خودم جلسه را اداره می کردم. بلافاصله گفتم رفقا پیشنهادهای شده و قاعدتا "رفقا باید درباره آن اظهار نظر بکنند. اول از همه طبری گفت: "من که صد در صد با این پیشنهاد موافقم". پشت سرش هم دیگران موافقت کردند، تا آخرین نفر. من هم گفتم خوب رفقا، من که به مندلی نجسیده ام. من راجع به خودم هیچ حرفی ندارم. وقتی رفقا تصمیم میگیرند من کنار میروم اما انتخاب دبیر دیگری بجای من در صلاحیت کمیته مرکزی و پلنوم کمیته مرکزی است، با وجود این گفتم من تسلیم رای اکثریت هستم اما بشرط اینکه بگوئید علت این تصمیم چیست. همانطور که قبلا گفتم گفتند به شما هیچ ایرادی نیست. گفتم بنویسد، و در صورت جلسه هم عینا "همینطور نوشتند".

قضیه از این قرار است. حالا کی به غلام یحیی گفته که چنین کاری بکند برای من مجهول است. البته چندان هم مجهول نیست، می توانم حدس بزنم اما خوب، اطلاع قطعی ندارم. این را به این دلیل میگویم که این شخص صد در صد با کیا نوری مخالف بود و حتی خودش قبل از این چندین بار به من گفته بود که این کیا نوری کمونیست نیست آنرا رخیست است (۲). ولی خوب، همین آقای غلام یحیی آمد و یک کاغذ از جیبش بیرون آورد و پیشنهادش را خواند.

سؤال: من در رابطه با سؤال قبلی خودم میخواهم مطلبی را مطرح کنم. رفیق ایرج، شما یک عضو قدیمی و از بانان حزب توده ایران و منتخب کنگره هستید. شما این را برای خودتان ضعیف

۱- اسکندری پلنوم هیجدهم حزب توده را بعنوان پلنوم قبول نداشت و همیشه از آن بعنوان جلسه اخیر یاد میکرد.

۲- آنرا رشیست، غلام یحیی تلفظ روسی این کلمه را بکار برده است.



نمیدانید که جا خالی کردید؟

اسکندری : من تسلیم اکثریت هستم. هیئت اجرائیه با توافق آراء بغیر از خود من، میگوید تو دبیر نباش، من چه کاری بایده بکنم؟
سؤال : رفیق ایرج، شما میدانید که هیئت اجرائیه حق انتصاب و عزل کسی را ندارد، خودتان هم اول فرمودید. به چه مناسبت ایستادگی نکردید؟

اسکندری : برای اینکه بنده میدانم به چه نحو عمل خواهد شد، برای اینکه چه من میگفتم و چه نمیگفتم مرا کنار میگذاشتند، برای اینکه وقتی تمام اعضای هیئت اجرائیه تصمیم میگیرند یک کسی نباشد نمیتواند پافشاری بکند. من که بزور نمیتوانستم آنجا بنشینم و بگویم من دبیر هستم. حالا بعقیده شما این ضعف است؟ ممکن است، من نمیدانم، ولی من خیال میکنم که اتفاقاً این قدرت است. این نشان میدهد که من اصلاً در فکر مقام نیستم و مقام پرست نیستم. وقتی میبینم همه رفقا بر این عقیده هستند که من نباید دبیر حزب باشم من هم تسلیم میشوم. اینکه علامت ضعف نیست، این علامت دموکراسی حزبی است که آدم تسلیم اکثریت باشد.

سؤال : من شنیدم که امیر خیزی هم درباره سرکاری پیشنهادهای کرده بود. آن پیشنهادهای چه طور شد و چرا رد شد؟

اسکندری : این مطلبی را که شنیده اید کاملاً صحیح است. پلنوم کمیته مرکزی، یعنی همان پلنومی که ما قبلاً "تدارکش را دیده بودیم، تقریباً ده روز بعد از آن جلسه هیئت اجرائیه تشکیل شد (۱) ولی گزارشی را که من تهیه کرده بودم کنار گذاشتند و به جای آن گزارش کیانوری را در جلسه آوردند. این راهم در همان جلسه با هم دانشیان، یعنی غلام یحیی، پیشنهاد کرد کسها و مأمور تهیه گزارش بشود. رفیق امیر خیزی در پلنوم اجازه گرفت و برخاست و گفت (اگر) هر موقع دیگری لازم بود که بر مبنای مصلحت اندیشی اسکندری را عوض بکنید احتمالاً "ممکن بود من هم قبلاً بکنم ولی در این موقعی که اوضاع ایران انقلابی است و فلانی

۱- پلنوم شانزدهم در اسفندماه ۱۳۵۲.



اوضاع اجتماعی ایران را از همه ما بهتر میدانند در این موقع این کار خطاست، بهمین دلیل من پیشنهاد میکنم که لااقل فلانی را به عنوان صدر حزب توده ایران بگذارید و کیا نوری هم دبیر اول باشد. البته اگر رای مخفی می‌گرفتند این پیشنهاد قبول میشد، حتی خود دانشجویان و رفقای او که از آذربایجان آمده بودند به آن رای می‌دادند. ولی اولاً "قضیه این بود که تصمیم گرفته بودند رای مخفی نگیرند. ثانیاً "کیا نوری با همه آنهایی که فکر میکرد به این پیشنهاد رای مثبت خواهند داد یکی یکی با آنها مفضل صحبت کرد، از جمله با امیرخیزی. امیرخیزی در تنفس جلسه آمد پیش من و گفت که رفیق ایرج، این مؤمن (۱) خیلی اوقات تلخ شده و میگوید تو چرا چنین پیشنهادی کردی؟ و من حالا در این بن بست قسار گرفتارم. من هم وقتی دیدم اوضاع اینطور است و امیرخیزی در محظور افتاده - و ضمناً "یقین بود که اگر رای علنی می‌گرفتند همین پیشنهاد را هم قبول نمیکردند - بنا بر این در جلسه گفتم که من از رفیق امیرخیزی متشکرم، و از رفقای دیگری هم که چنین پیشنهادی کرده‌اند متشکرم ولی من برای این سمت، یعنی سمت صدر حزب، آمادگی ندارم. چون با کیا نوری هم، با آن اخلاقی و نظریاتش نمیتوانم کار بکنم.

با این ترتیب قضیه در پلنوم حل شد، اینها را رفقای دیگری که در پلنوم حضور داشتند، از جمله رفیق بابک و رفیق آذر نور، و رفقای دیگری که بودند نمیتوانند شهادت بدهند که بمحض اینکه من این حرف را زدم کیا نوری تنهایی شروع کرد به کف زدن و هیچکس دیگری دست نزد. اوبی نهایت خوشحال بود. البته من منظورم این بود که در موقعی که انقلاب در ایران اتفاق افتاده نمیخواستم حزب را شلوغ بکنم بطوری که نشود استفاده‌اش را از اوضاع بکند. قرار شد ما به ایران برویم که من هم آمدم. ولی آنجا دیدم که خیر، اوضاع اصلاً "طور دیگری است و با آن سیاست هم من موافق نبودم و بنا بر این ماندن من در آنجا دیگر معنی نداشت.

سوال : با صحبت‌هایی که همین آلان در اینجا شنیدم اینطور میرسد

۱- منظور کیا نوری است.



که در رهبری حزب اختلافاتی وجود داشته، حالا از چند سال قبل از انقلاب، نمیدانم. برای اینکه من تاریخ دقیق حزب را نمیدانم، بنظر شما این اختلافات درون رهبری، هرچقدر جزئی و کوچک بوده، در شکست فعلی حزب، که من اسمش را شکست میگذارم، تا چه حدی مؤثر بوده است؟

اسکندری : بطور کلی اختلاف در رهبری حزب توده از قدیم وجود داشته. از اول تشکیل حزب که کامبخش وارد شده دو گروه مقابل هم بوده اند، یعنی دو سیاست که کاملاً تمام تاریخ حزب را تحت الشعاع قرار داده است. از جمله یکی همین جریان که خود کامبخش سر دسته آنها بوده است با ضافه کیا نوری و دیگران. مقداری از اینها را انور خا مه ای، البته با غرض، در جلد دوم کتاب خودش نوشته چون خودش هم جزو همان گروه بندی و با کامبخش و کیا نوری بوده است. در این گروه کامبخش، کیا نوری، طبری، انور خا مه ای، قاسمی وارد شیر بودند. خا مه ای اسم همه اینها را داده و درست هم هست. خوب، وقتی اختلاف در رهبری یک حزب وجود داشته باشد قطعاً این اختلاف حزب را ضعیف میکند. در این هم تردیدی نیست که اگر شما به فرض متکی باشید که در رهبری حزب اختلاف بوده محققاً این اختلاف در شکست هم تأثیری داشته است. اما در این مورد بخصوص، یعنی کنار گذاشتن من از دبیر اولی، اختلاف هیچ رلی را بازی نکرده است. خود کیا نوری هم در مورد قطعاً ما، پلنوم شانزدهم مدعی شده که در تمام تاریخ حزب سابقه نداشته که همه اینطور با وحدت کلمه تصمیم گرفته باشند. لذا اینطور که شد من هم مخصوصاً "گفتم ماندنم در اینجا فایده ای ندارد. حرف مرا که گوش نمیدادند، پیشنهادهای مرا هم مطرح نمیکردند و همه را با سکوت تلقی میکردند لذا من گفتم من نمیخواهم چرخ پنجم درشکه باشم و مزاحم حزب هم نمیخواهم بشوم. اگر خیال میکنید که این سیاست درست است، بفرمائید. من میروم کناری مینشینم. من حتی از هیئت اجراییه استعفا کردم ولی خود کیا نوری مخالفت کرد و گفت بدون رفیق ایرج که نمیشود. من گفتم رفیق ایرج که در اینجا هیچ رلی ندارد و هر چه را میگویم شما حتی به بحث هم نمیگذارید. هر چه را من در جلسه هیئت اجراییه میگفتم آنها با یک توطئه سکوت تمام نظریات



مرانا دیده می‌گرفتند.

از جمله من می‌گفتم آقایان، این دنباله‌روی از آخوندها بضرر حزب است، نکنید. کسی نمی‌گوید علیه خمینی صحبت بکنید ولی توجه داشته باشید که این روحانیت با لایحه مخالف حزب توده است و هیچ چاره‌ای جز این نیست که یک روزی به شما ضربه‌ای بزند. ایمن دنباله‌روی را بگذارید کنار. آنجائی را که موافق سیاست آنها را تأیید بکنید و آنجاها را که مخالف سیاست آنها را رد کنید. گفتم از دموکراسی دفاع کنید. روزنامه‌ها را که توقیف می‌کنند از آزادی مطبوعات دفاع کنید. روزنامه‌آیندگان را آنوقت که من در ایران بودم توقیف کردند. بعکس دیگران که بر علیه این توقیف تظاهرات کردند این رفقا برداشتند در روزنامه مردم چیزی نوشتند و اظهار خوشوقتی هم کردند. من گفتم رفقا، این شتر را در خانه شما هم خواهند خواباند. من گفتم شما می‌توانید اعلامیه بدهید. بنویسید که ما با نظرات این روزنامه مخالف هستیم ولی بخاطر حفظ دموکراسی و آزادی مطبوعات ما با توقیف روزنامه مخالف هستیم. گفتند خیر، پیشنهاد ما را رد کردند.

خلاصه هر پیشنهادی را که کردم دیدم یک توطئه سکوت در مقابلش هست. من هم گفتم رفقا، من نمی‌خواهم مزاحم کار حزب باشم. وقتی حرف مرا کسی گوش نمیدهد و حتی مطرح هم نمیکنند پس من می‌روم کنار. استعفای مرا هم قبول نکردند. بعد آمدند مرا مسئول شعبه بین المللی حزب کردند و گفتند شما کارهای بین المللی را انجام بدهید. گفتم بسیار خوب. من خسروم شنیدم که کیا نوری به جواد (میزانی) می‌گفت ایرج این پیشنهاد را رد خواهد کرد. من وقتی پیشنهاد را کردند این را رد نکردم، چون خودم شنیده بودم که کیا نوری چه گفته بود. گفتم قبول دارم ولی بشرط اینکه در کار من دخالت بیمورد نکنید و هر پیشنهادی من می‌کنم باید بطور دموکراتیک در هیئت اجرائیه یا در هیئت دبیران مطرح بشود. یک چندی هم من آن کار را انجام دادم و یک بولتن هم بزبان فرانسه ترتیب دادم. ولی بالاخره بر سر مسائل سیاسی آب ما با رفقا در یک جوی نرفت. اختلاف بالا گرفت. یک مصاحبه هم بنده با مجله تهران مصور کرده



بودم (۱)، کیا نوری هم از آن مصاحبه علیه من استفاده کرد. این بود که رفقا گفتند ما موافقیم که تو بروی در خارج جلد سوم کا پیتال را ترجمه کنی. من هم آمدم و همین کار را هم کردم. حالا من نمیخواهم راجع به کا پیتال حرف بزنم. ولی ترجمه آن را با اینکه بیش از سه سال است من تحویل داده‌ام، همانطور که میبینید قسمت اول آن را هنوز هم چاپ نکرده‌اند. آنقدر بازی سرائین کتاب در آوردند که من عصبانی شدم و یک روز به خاوری گفتم رفیق، این کا پیتال ارث پدر من که نیست، مال کارل مارکس است، من آن را ترجمه کرده‌ام. چرا جلوی این را گرفته‌اید؟ گفتند ما آن را فرستادیم به لندن ماشین کنند، چون ماشین نویس نداریم. گفتم خوب، حالا که به لندن فرستاده‌اید از آنجا بخواهید که آن را ماشین کنند. میگفتند اول آن را به تهران فرستاده‌اند. بعد از آنجا آن را به لندن فرستاده‌اند. این اواخر به صفری گفتم آقا، بالاخره تکلیف این کا پیتال چه میشود؟ این کتاب را چاپ میکنید یا نه؟ تا بحال در خارج، از چندین جا به من پیشنهاد شده که آقا کتاب کا پیتال را بدهید به ما چاپ کنیم ولی من قبول نکردم. گفتم من به حزب قولش را داده‌ام. حالا اگر نمیخواهید چاپ کنید بدهید به من بپریم بدهم چاپ کنند، این طولانی کردن چاپ کا پیتال هیچ معنی ندارد. یکبار هم گفتند در راه لندن گم شده است. بعد من تحقیق کردم معلوم شد که نسخه گم نشده، خواسته‌اند آن را چاپ کنند. دستور داده بودند که آن را ماشین نکنید. حتی در جشن صد سالگی که برای کا پیتال در برلن شرقی گرفته بودند خود رفیق خاوری هم در آنجا بعنوان نماینده حزب شرکت کرده بود. روزنامه راه توده یک مطلب کوچکی راجع به آن نوشته بود و اسم مرا هم ننوشته بود. از همه کشورهای دیگر هم به این جشن آمده بودند. میگفتند که آقا ما چنین و چنان کرده‌ایم. مثلاً "عرب‌ها هنوز تمام کا پیتال را به عربی ترجمه نکرده‌اند، فقط یک خلاصه‌ای از کا پیتال را به عربی ترجمه کرده‌اند ولی در آنجا چنان نشان

۱- این مصاحبه عیناً همانطور که در مجله تهران مصور چاپ شده در این مجموعه آمده است.



دادند که گویا شق القمر کرده‌اند. اما این رفیق ما هرگز یک کلمه هم نگفت که ما ایرانی‌ها همه کاپیتال را به فارسی ترجمه کرده‌ایم این مطلب را من میگویم برای اینکه بدانید چه سیستمی در داخل حزب حکمفرما بوده است. این یک نمونه توطئه بود بر علیه مسن. همین حالا هم همه شما میدانید که اگر اسمی از من ببرید برایتان اشکالاتی بوجود می‌آید. اتفاقاً یک رفیق حزبی در لندن داریم که واقعا "رفیق خوبی است با اسم رفیق توفیق. او ماشین نویس هم نیست. به من گفت رفیق ایرج، کتاب را اگر اجازه بدهید من یواش یواش ماشین می‌کنم. گفتم خواهش می‌کنم. برای اینکه من همه آرزویم چاپ کتاب بود. این مرتبه که به لندن رفتم، قبل از اینکه ناخوش بشوم، دیدم که این رفیق قسمت اول جلد سوم را خوب ماشین کرده است. خودم هم آنرا تصحیح کردم. قرار بوده است که آنرا چاپ کنند یا نه، من نمیدانم. مقصود من صحبت کردن از کاپیتال نبود. اتفاقاً وسط صحبت پیش آمد.

فکر می‌کنم به سؤالی که شد من جواب داده‌ام. اگر جواب نداده‌ام بگوئید تا با زهم بگویم..... من در اینجا خواستم اختلافات درون حزبی را توضیح بدهم که چگونه است ولی این مطلب اخیر در شکست فعلی حزب تاثیر نداشته است. شکست اخیر مربوط به یک مسئله دیگر بود. در سالهای اخیر یک دیکتاتوری خاصی در حزب برقرار شده بود. همه آنها که در ایران بودند میدانند که کار بجائی رسیده بود که حتی وقتی نقل قول هم میخواستند بکنند می‌گفتند رفیق کیا این را گفته است. مثلاً جواد (میزانی) که کتاب ۲۸ مرد را نوشته، اول کتاب نوشته است که رفیق کیا نوری اینطور گفته است و داخل گیومه آورده است. در واقع یک کیش شخص پرستی در آنجا حکم فرما بود. کس دیگری غیر از کیا نوری نبود و بنا بر این نمیتوانند بگویند که اختلافات موجب شکست شده است.

سؤال : راجع به گذشته حزب خیلی سؤال هست.

اسکندری : راجع به هر چیز سؤال کنید برای من مساوی است، من گفتم، از گذشته حزب یا حالا هر سؤالی که رفقا از من بکنید تا آنجائی که برایم مقدور است، یعنی اطلاع دارم، جواب خواهم داد.



سؤال : ما الان دبیر اول حزب نداریم ولی در روزنامه راه کارگر میخوانیم که دبیر اول حزب رفیق خاوری است. در مورد این دبیر اولی حزب چگونه تصمیم گرفته شده است و چرا در روزنامه حزبیی اعلام نشده است ؟

اسکندری : عرض کنم در جلسه اخیری که من هم دعوت شده بودم و در آن شرکت داشتم رفیق رادمنش هم بود. رفیق بابک هم در آنجا شرکت داشت، رفیق آذر نور تازه از ایران خارج شده بود و در ترکیه بعثت نداشتن پاسپورت نتوانست بیاید، یعنی اینکه او را دعوت هم نکرده بودند، شاید نمیدانستند در خارج است. من در آنجا نظریات خودم را گفته ام ولی در آنجا یک رای گیری با زهم علنی شده. با وجود اینکه من پیشنهاد کردم که مطابق اساسنامه حزب برای انتخاب کمیته مرکزی و دبیر اول باید رایی مخفی گرفته شود، ولی گوش ندادند و برای رهبری حزب یک رایی مکانیکی گرفتند و در آنجا پنج نفر را معین کردند. من رایی مخالف دادم. رفیق رادمنش از جلسه بیرون رفت و اصلاً در رایی دادن شرکت نکرد. رفیق بابک هم گمان میکنم رایی مخالف داد و یک عده ای هم از اعضای مشاوران در رایی شرکت ندادند. من به همین هم اعتراض کردم و گفتم آخر فقا، اعضای مشاور که باز اخفش نیستند که اینجا جمعشان کرده اید. آنها اظهار عقیده کرده اند، از آنها رایی هم بگیرید. رایی گرفتند، اکثریت اعضای مشاوران مخالف دادند. به اینکه رفیق خاوری دبیر اول باشد. من گفتم فقا، دو دبیر اول که در یک حزب نمیتواند وجود داشته باشد. شما هنوز کیا نوری را که از دبیر اولی معزول نکرده اید و سلب مسئولیت هم از او نکرده اید. او در زندان است. ولی نمیشود دو دبیر اول در حزب وجود داشته باشد، یا کیا نوری یا شما. البته به این هم جواب ندادند. من اصلاً "از اول اعتراض کردم و گفتم هویت این جلسه را معین کنید که این چه جور جلسه ای است. گفتند که پلنوم است. گفتم در یک پلنوم، بنا بر تعریف، لا اقل نصف بعلاوه یک اعضای کمیته مرکزی باید حضور داشته باشند. در حالیکه تقریباً اکثریت اعضای کمیته مرکزی در زندان هستند این چه پلنومی است ؟ در میان اشخاصی که آورده بودند فقط چند نفر بودند که از ایران آمده بودند. یک



عده‌ای هم از جوان‌ها بودند که عضو مشا ورمعرفی کرده بودند. البته این هم معلوم نبود چون در هیچ جایی اعلام نکرده بودند که کی عضو کمیته مرکزی است و کی عضو هیئت مشا ورم، و این اشخاص را هم که ما نمی‌شناختیم. من گفتم خوبست که اول این رفقا را معرفی کنید که سمت‌های آنها معلوم شود. شما که هیچ جانه چاپ کرده‌اید و نه نوشته‌اید از کجا معلوم است که واقعا اینها عضو کمیته مرکزی هستند. بعلاوه اگر هستند آنها را معرفی کنید والا ممکن است شصت هفتاد نفر دیگر هم همینطور سیاه‌پند و بگویند ما عضو کمیته مرکزی هستیم.

سوال : از آنچه که شما می‌فرمایید و من خودم هم در نظر داشته‌ام یک توطئه سکوتی نسبت به تصمیمات متخذه و مذاکراتی که در پلنوم‌ها انجام می‌شده همیشه در حزب وجود داشته که اعضا حتی الامکان اطلاع پیدا نمی‌کردند که کی چه قصورهائی کرده و مسبب شکست‌های ما کسی پیوده است. من خودم تا بحال چهار شکست فاجعه‌آمیز را دیده‌ام و حتی اینرا میدانم که از آقای کیا نوری خواستند که تصمیمات و مذاکرات مربوط به پلنوم چهارم را منتشر نکنند. او قول داد ولی بعد یکی از اعضای کمیته مرکزی گفت مگر آدم با دست خودش گریگ دست دشمن میدهد! آخر این خلاف اصل لنینی انتقاد و انتقاد از خود است که یک حزب صریحا تمام آنچه را که نکرده است و تمام آنچه را که کرده است و بزیان جریان بوده است همه را با مردم در میان نگذارد. این مردم هستند که باید ما را تقویت بکنند و به حکومتی برسانند که به این مردم باید خدمت بکند، کما اینکه خمینی ادعاهائی کرد و مردم او را به حکومت رساندند. این را چه جواب دارید بدهید رفیق ایرج، در حالی که شما مدتهای مدید مسئولیت در حزب داشتید. میدانید که من قصد حمله به شما را ندارم و شما را دوست دارم ولی این مسئله جدا از مصالح حزب و ملت و مملکت ما است.

اسکندری : اولاً "در اینجا صحبت مهربانی و لطف شما به من بجای خودش، من هم به شما ارادت دارم ولی این یک مسئله شخصی است. در اینجا صحبت از حزب است و خیلی هم من خوشوقت میشوم که رفقا انتقاد بکنند، از خود من هم انتقاد بکنند هیچ اوقاتم تلخ نمیشود. اصل دموکراسی حزبی منوط به آزادی انتقاد است. در اسانما



حزب نوشته شده است هر عضو نه تنها حق دارد، بلکه بعقیده من وظیفه دارد که در امور سیاسی حزب و تشکیلاتی حزب نظر خودش را بگوید و پایش بایستد و کسی هم حق ندارد او را بمناسبت اظهار نظرش مجازات کند. لذا من صریح اینجا عرض میکنم که خیلی خوشحالم که شما به من هم اگر انتقاد دارید بگوئید. اما توجه داشته باشید که من هفت سال پیشتر دبیر اول حزب نبوده‌ام. من از پلنوم چهارم به بعد دبیر دوم حزب بوده‌ام.

سؤال: ولی شما همیشه در هیئت اجراییه بوده‌اید.

اسکندری: بله، بعد از آمدنش، من مدت ۹ سال، از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹ دبیر اول حزب بوده‌ام. قضیه شهریار می‌بویست به سال ۱۹۷۰ است. پیش از آن عضو هیئت اجراییه بوده‌ام. البته عضو کمیته مرکزی هم بوده‌ام که در کنگره هم انتخاب شده بودم. اگر شما مجله دنیا را خوانده باشید خواهی دید که اکثر گزارش‌های من را که در پلنوم داده شده است من داده‌ام ولی برای رفقای حزبی ای که کتبات "دیدگاه‌ها" را منتشر کرده‌اند مثل اینکه من اصلاً در این دنیا نبوده‌ام. حالا شما می‌گوئید من مسئولیت دارم ولی این کتاب را بخوانید تا ببینید که من اصلاً وجود نداشتم. اول این کتاب با اظهارات کا میبخش در کمیته شروع میشود در صورتیکه این موضوع مربوط به سال ۷۰ است و مربوط به زمانی است که کا میبخش را ما فرستادیم به مجله ملخ و سوسیالسم که در آنجا بمناسبت هفتمین کنگره کمیته جلسهای تشکیل داده بودند ولی من نمیدانم بر مبنای چه ملاحظه‌ای اول آن کتاب نطق کا میبخش را راجع به کمیته چاپ کرده‌اند.

بگذریم، در آن کتاب تمام آن گزارش‌ها را چاپ کرده‌اند. با اینکه تمام این گزارش‌ها در مجله دنیا با اسم گزارش رفیق ایرج اسکندری چاپ شده در این کتاب همه جا اسم مرا از آنها حذف کرده‌اند، و یک جایی هم که اسمی از من آورده‌اند توضیح داده‌اند که او یک گزارش راست روانه داده است. خیلی تعجب آور است، من نمیدانم گزارش راست روانه چیست. نوشته‌اند که فلانی گزارش راست روانه‌ای داد که ما رد کردیم در حالیکه این گزارش را با تصمیمات در پلنوم تصویب کرده‌اند. معلوم نیست اگر گزارش راست روانه است چرا



آنرا تصویب کرده اند . البته اینکه گفتم با تصمیمات تصویب کردند برای اینکه همیشه همینطور بود که داده میشد رفاظها رنظر میکردند این نظریات ثبت میشد ، بعد در قطعنا مه گفته میشد که این گزارش با اصلاحاتی که رفاظا در پلنوم پیشنها د کردند تا شید شد و قید میشد که این اصلاحات در این گزارش قید بشود و منتشر بشود . لذا این استثنائی برگزارش بنده نبوده است و همه گزارش های پلنوم ها به این طریق بوده است .

با زمثل اینکه حاشیه رفتم . شما میگوئید که چرا ما اشتباهات را پرده پوشی میکرده ایم . این مطلب درست است . اما یک چیز را باید بگویم . مباحثات پلنوم ها البته منتشر نشده اند . تا موقعی که هنوز اعضاء منتخب کنگره دوم در کمیته مرکزی شرکت داشته اند و آدم های نسبتا " با شخصیتی بودند مباحثات خیلی جدی در پلنوم ها میشد . معمولا " تصمیمشان این بود که برای جلوگیری از اینکه اختلافات به خارج نرود این مباحثات منتشر نشود برای اینکه در خارج سوء تعبیر میشود و دشمن از آن سوء استفاده میکند . این تصمیم را پلنوم میگرفت نه رفیق ایرج اسکندری . این را میگویم برای اینکه به گردن من نیاندازید . ولی در قطعنا مه ها اشاره ای به این مباحثات میشود . مثلا " در میان قطعنا مه های پلنوم ششم قطعنا مه ایست درباره اختلافات در داخل حزب ، ولی اینها را البته چاپ نکردند . بنده در کتاب " دیدگاه ها " قطعنا مه ای راجع به گروه بندی های داخل حزب را ندیده ام که چاپ کرده باشند برای اینکه اسم خود کیا نوری در داخل آن گروه بندی بوده ، اسم قاسمی بوده نخواهند اینها را منتشر کنند . اسم مریم خانم بوده . ایشان در حزب کسم اختلاف ایجاد کرده است . حالا متأسفانه در زندان است و من نمی خواهم چیزی از ایشان گفته باشم ولی اسناد و کیلی را که خانم توران میرهادی منتشر کرده این مطلب را نشان میدهد . رفیق و کیلی در آخرین وصیتش مطلبی را درست گفته است . این وصیت یک رفیق بزرگ ما است که من برایتان اینجا میخوانم . او این نامه ها را به خود کیا نوری و بعنوان " حسین عزیز " نوشته است . من حالا همه اش را نمیخوانم بخوانم . میگوید :

"ش نفری که هفته قبل اعدام شدند دارای روحیه خوبی بودند و



پیش از اینکه صفیر دلخراش گلوله‌ها ئی که بدن آنها را مشبک میکرد به گوش ما برسد صدای شعایرهای آنها ما را تکان داد و به هیجان آورد. بعد می‌گویید: "این وصیت ما است، خوشحالیم از اینکه چنین مرگ پر افتخاری نصیب ما شده است. گفته‌های این رفقا در دادگاه مـلاک قضاوت شما درباره آنها واقع نشود. خاطره شهیدان را اگر اُمی بدارید. خانواده‌های داغدار آنها را دل‌داری بدهید، حتی المقدور از پرنسپال‌های خانواده‌های آنها جلوگیری کنید. نکات زیر را به عنوان وصایای ما تلقی کنید. فاشیسم را بشناسید و حزب را برای تحمل ضربات سخت تر آماده کنید و پیش‌بینی‌های لازم را بنمایید. با جاسوسان و خیانتکاران در درون حزب به شدت مبارزه کنید و این را از مهمترین وظایف خود بشمارید. در انتخاب کارها دقت و باز هم دقت کنید. کنترل و بویژه کنترل از پائین را توسعه دهید و تحکیم کنید. انتقاد از پائین را تشویق کنید و به آن میدان دهید. رهبری را به هر نحوی که میدانید تقویت کنید، هرگونه اغراض و منافع خصوصی را تحت الشعاع منافع حزب قرار دهید". (۱) (در اینجا اسکندری به گریه افتاد و بعد از مدتی سکوت سخن را ادامه داد).
بله، می‌خواهم بگویم ببینید چه وصایای ذی‌قیمتی به ما کرده‌اند. البته این نامه به ما نرسیده است و به همین دلیل وقتی که این نامه را خانم وکیل چاپ کرد در روزنامه مردمیک حمله‌ای هم به او کردند. او هم نوشته است که من این نامه را بدست خودم بسمه کیا نوری داده‌ام. کیا نوری و اطرافیان‌ش گفتند که این نامه خصوصی است، در صورتی که این نامه بعنوان کمیته مرکزی نوشته شده است و بدست ما نرسیده چونکه کیا نوری این نامه را به کمیته مرکزی نداده است. رفیق وکیل در این نامه نوشته است در داخل هیئت سه نفری افسران بنظر من یک جاسوس هست، این را رسیدگی

۱- نامه‌های وکیل در سال‌های ۵۸ و ۵۹ دوبار با عنوان "نامه‌های از زندان" چاپ شده است. در این کتاب بعضی اظهارنظرهای منفی وکیل در مورد بعضی از شهدا مانند سرهنگ مبشر و خسرو روزبه از طرف خانواده‌ها و حذف شده‌اند.



کنید برای اینکه مطالبی را که بین ما واقع شده در رکن دوقبلا" از آنها اطلاع داشته اند.

سؤال : اشاره به چه کسی بوده است ؟

اسکندری : من نمیدانم. این را وکیلی مینویسد. این نامه به کمیته مرکزی ترسیده و تا موقعی که این خانم آنرا چاپ کرد از آن اطلاع نداشتیم. تیترو نامه هم "حسین عزیز" است که اسم مستعار کیا نوری بود، و این نامه به او داده شده است ولی او نامه را به کمیته مرکزی نداده است. روزنامه مردم در تهران برداشته نوشته شما چرا یک نامه خصوصی را بعنوان جمعی تلقی کرده اید. آنهم جواب داده که خیر، این نامه برای کمیته مرکزی بوده، از سیاق این نامه هم معلوم است که به جمع خطاب میکنند چون میگوید چنین بکنید و چنان بکنید و طرف سخش یک نفر نیست.

البته در این مسائل حق با شماست. در حزب همیشه یک چنین جریاناتی وجود داشته است و متأسفانه در خیلی از شکست ها این اشتباهات تاءثیر کرده است. بهر حال دو خط مشی مختلف در داخل حزب وجود داشته است : یک خط مشی که من اسم آنرا میگذارم خط مشی دموکراتیک و عبارت از این بود که مطالب را باید در مقابل توده های حزبی، در حوزه های حزبی و بین رفقای حزبی مطرح کرد، سیاست حزب باید از پائین به بالا بیاید و بعد بالا تصمیم بگیرد. این یک نظر بود. یکی دیگر یک خط مشی ای بود که اگر بخواهم بگویم جنبه وابستگی داشت و باید اسم آنرا خط مشی وابسته بگذاریم و کسانی که پیرو این خط مشی بودند به دموکراسی هیچ توجه نداشتند و همیشه منتظر بودند که از جای دیگری به آنها دستور برسد. مسبب این خط مشی البته کامبخش بوده و او این گروه ها را تشکیل داده و دیگران هم دنبالش رفتند.

سؤال : کامبخش کی وارد حزب شده بود و چرا تاءخیر داشت ؟

اسکندری : کامبخش یک سال بعد از تشکیل حزب وارد حزب شد. البته فعلا "نوبت شما نیست ولی من حتما" به این سؤال جواب میدهم برای اینکه سؤال مهمی است.

سؤال : شما رفیق، با زبعتوان قدیمی ترین عضو و بازیکی از پایه گذاران حزب میتوانید بفرمائید که به چه مناسبت یک تجزیه و تحلیل



قانع‌کننده از بزرگترین شکست تاریخ حزب نداده‌اید. چون سن من به من اجازه می‌دهد که شکست آخر را مقایسه بکنم با شکست‌های قبلی چونکه در تمام این شکست‌ها حضور داشته‌ام. تا حالا یک تجزیه و تحلیل قانع‌کننده‌ای از بزرگترین شکست حزب، که به آن باید نام قاجعه داد، بعمل نیاورده و علل و عوامل این بزرگترین شکست ما مانند شکست‌های گذشته مسکوت مانده است.

اسکندری: من خیال می‌کنم که آتمسفر این جلسه اخیر را که من برای رفقا توضیح داده‌ام باید کاملاً کافی باشد برای پیدا کردن دلیل اینکه چرا تحلیل ندادند. این همان چیزی بود که من در پشت تریبون همین جلسه اخیر، به شهادت رفقای که در این جلسه اخیر حضور داشته‌اند، همین حرف‌ها را گفتم. من البته این جلسه را بعنوان پلنوم قبول ندارم. بهر حال من در همانجا گفتم آقا، بعد از این شکست به این بزرگی که حزب خورده است لااقل رفقای حزبی و کارهای حزبی انتظار دارند که شما یک تحلیلی در گزارشتان بدهید که چطور شده که این شکست‌ها اتفاق افتاده است و مسئولیتش به گردن کیست. اینکه دیگر شوخی بردار نیست. یکی دیگر اینکه باید در این گزارشتان صریحاً "معلوم کنید که با این رژیم کنونی میخواهید چه کار کنید؟ هنوز از آن پشتیبانی میکنید یا اینکه می‌خواهید به آن حمله کنید، چونکه رفقای حزبی حق دارند بپرسند تکلیف ما چیست. گفتم یکیش خودبنده. من میدانم آلان با زهم باید بگویم آیت الله خمینی اینطور فرمودند و هر چه که میگویند درست است یا اینکه باید بگویم که خیر، این رژیم مرتجع‌ترین رژیم است که در ایران تا بحال روی کار آمده است. بالاخره در آنجا گفتم که باید صریحاً تحلیل کنید و مراحل انقلاب را برای مردم توضیح بدهید تا معلوم بشود چطور شده و کجا اشتباه شده است. این را هم مطابق همان متدگوش دادند و حتی یک نفر مطلقاً یک کلمه هم راجع به این موضوع حرف نزد و بعد هم همان گزارش را تصویب کردند که شما در روزنامه راه توده خواندید. بهمین دلیل من وظیفه خودم میدانم و میدانستم که جداگانه نظریات خودم را بگویم چون واقعاً صحیح نیست و من قبلاً هم به آنها گفته‌ام. آنها به من پیشنهاد کردند که بیا بید نظریات خودتان را هر چه هست بنویسید تا



آنرا بعنوان زمینه بحث طرح بکنیم. گفتم آقا، اگر لازم باشد من خودم مستقلاً بحث میکنم. نظریات من معلوم است و ثبت شده است ولی در روزنامه راه توده بنده چیزی نمی‌نویسم، چون من با این روزنامه از سر تا پای آن مخالف بودم. گفتم بنده حاضر نیستم اسم خودم را شوی آن روزنامه بگذارم چون من از روز اول گفتم که این سیاست غلط است ولی شما هنوز هم دارید این سیاست غلط را دنبال میکنید و باز هم میخواهید که اسم من در این روزنامه بیاید که همه اینطور فکر کنند که اسکندری با این نظریات موافق است. نتیجه این شد که مسائلی را که آلان رفقا بطور خلاصه گفتند اینجا و آنجا آنها را مطرح کردم ولی با همان توطئه سکوت کسه برای تان توضیح دادم مواجه شده و بنده به هیچ کدام از آن تصمیمات رایی ندادم و به همه آنها رایی مخالف دادم. رفقای که در آنجا بودند، مثل رفیق بابک، شاهد است، خودش هم رایی نداد. یک عده زیادی از رفقای هم که از ایران آمده بودند به آن تصمیمات رایی ندادند. منتها آنها عضو ما و ربودند. اگر اشتباه نکنم از سیزده نفری که آمده بودند سه نفر آنها فقط رایی دادند.

سوال: آخر اینکه برای آنها افتخاری ایجاد نمیکند. فرض کنیم که دست اندرکاران خواسته اند که این موضوع سکوت بماند. خوبه رفقای که رایی نداده اند، منجمله شما رفیق ایرج، میخواستید علل شکست را بیا نید بررسی کنید، چون این مسائل سکوت مانده است.

اسکندری: من نظریات خودم را گفته ام. شما سوال نکردید که من در آن جلسه چه چیزهایی را گفته ام. من در آنجا مدت یک ساعت صحبت کردم. دوسه مرتبه هم صحبت کردم. همه میدانند که من تمام نظریات خودم را گفته ام، شما مطمئن باشید.

سوال: اما اینها که منتشر نشده. آیا باز هم ما نباید بدانیم؟ ما که دیگر پیمان لب‌گور است ولی تکلیف این جوان‌ها چیست؟ اینها چندان شکست دیگر بایده‌خورند؟

اسکندری: من که مسئول منتشر شدن اینها نیستم، مسئول این کار رهبری فعلی است که خودش را جای رهبری حزب قرار داده است و کنترول تمام روزنامه‌ها دست آنهاست. آنها هستند که باید بیایند



و به شما اطلاع بدهند. شما با پیدا ز آنها بپرسید، چرا از من میپرسید؟ من میگویم که من به وظیفه خودم عمل کرده‌ام و تا دقیقه آخر هم رایی نداده‌ام و حرفهای خودم را هم گفته‌ام. حالا که منتشر کرده‌اند از آنها سؤال کنید، برای آنها بنویسید و اعتراض کنید. بگوئید آقا، چرا به ما اطلاع نمیدهید؟ به من که نباید بگویید، چون من خودم در اقلیت هستم. من اگر در اینجا صحبت می‌کنم برای اینست که این را بعنوان عضو کمیته مرکزی وظیفه خودم میدانم برای اینکه پس فردا با زهم نگویند آقا تو هم مسئولی، هر چه سؤال دارید من جواب میدهم والا قاعدتا "مسئولین فعلی حزب باید توضیح بدهند نه من. رفیق را دمنش هم همینطور، رفیق با یک هم‌مینطور هر کدام از نقطه نظر خودشان آنجا صحبت کردند، راجع به تصمیمات و راجع به این گزارش اعتراض کردند. را دمنش مثلاً "راجع بسه مسئله" ایدئولوژی صحبت کرد، راجع به مذهب و اینکه حزب مسائل سوسیالیسم و مسائل مذهبی را با هم قاتی کرده است نطق مفصلی کرد و انتقاد کرد.

من یکی از انتقاداتم را برای رفقای حاضر در این جلسه میگویم. من در آنجا استدلال کردم که این کارهایی که در ایران شد و سیاستی که پیش گرفته شد در واقع مخالف تصمیمات پلنوم شانزدهم بسود، یعنی همان پلنومی که خود کیا نوری گزارش آنرا داده بود و تصویب هم شده بود. این پلنوم در ماه فوریه سال ۱۹۷۹ برگزار شد یعنی بعد از آمدن خمینی به تهران. اگر شما تصمیمات این پلنوم را مطالعه کنید می بینید در آنجا نوشته شده که آلان که انقلاب شده حزب ما وظیفه دارد که با همه نیروها و گروه های انقلابی، من جمله با تهریح مجاهدین، چریک های فدائی خلق و همچنین نیروهای که از آیت الله خمینی پشتیبانی میکنند، اتحاد بکنیم و با اتحاد با آنها امر انقلاب را پیش ببریم. من در آنجا گفتم آقا، در فرمولی که ما صحبت از اتحاد کردیم منظورمان اتحاد با این نیروها بود ولی ما درست برعکس آن عمل کردیم. ما رفتیم دنبال تابعیت مطلق. هر چه آنها گفتند تا شید کردیم و عملاً "با نیروهای دیگر هیچ ائتلافی نکردیم بلکه سعی کردیم در داخل این نیروها انشعاب ایجاد بکنیم و یک عده ای را بر علیه عده دیگر تیر کردیم و بعد هم به آنها



گفتیم که هر کس خط مشی ما را قبول دارد بیاید با ما اتحاد برقرار کند. گفتیم اینکه سیستم اتحاد نیست. اصل اتحاد اینست که دو عقیده مختلف وجود داشته باشد ولی در یک نقطه یا چند نقطه با هم مشترک باشند ولی کاری که ما کردیم این بود که به آنها گفتیم چرا شما نمیایید مثل ما از خمینی تبعیت نکنید. بعد هم یک خط امام اختراع کردیم. من آنجا در آن جلسه گفتیم که آقا این خط امام که شما نوشته اید و در پلنومتان هم از آن صحبت کرده اید این خط امام عیناً مثل یک گل میخی است که نقاش چیره دستی روی دیوار با برجستگی کامل نقش بکند و همه آن را ببینند و خیال کنند که واقعاً گل میخ است. بعد خود نقاش هم با وارش بشود و بخواهد پالتوی خودش را به آن گل میخ آویزان کند. حالا جریان کار ما اینطوری شده است. ما آمده ایم پنج نکته را آورده ایم بعنوان خط امام، مثل دموکراسی، ضد امپریالیسم، مردمی و از این قبیل حرفها این را ما اختراع کردیم و بعد هم هر چه خود آنها گفتند که خط امام این نیست ما گفتیم که شما نمیفهمید، خط امام همین است. با نیروهای دیگر اتحاد برقرار نکردیم و از نیروهای طرفدار خمینی هم تبعیت کردیم، بقول معروف هم شلاقش را خوردیم و هم پیاز را و نتیجه آن هم همین شده که الان هست.

اینها را رفا، من بتفصیل، در همان جلسه عرض کرده ام. لذا به شخص من لا اقل در این مورد ایرادی وارد نیست. و این تنها مربوط به این جلسه نیست، این مطلب را من همان موقعی که در ایران بودم از همان اول گفتم که این سیاست غلط است ولی به حرف من گوش ندادند. بعد هم که آمدم به خارج، به مقامات دیگری که ذینفع هستند (۱) باز هم گفتم و استدلال کردم که این سیاست غلط است. در هر جلسه ای هم که از من سوال شده نظریات خودم را گفته ام، به طوری که یک کسی به من میگفت در ایران کسی نیست که نظریات شما را نداند، همه نظریات شما را میدانند. من میدانم تا چه

۱- ایرج اسکندری طی نامه ای که در اکتبر ۱۹۸۱ (مهر ۱۳۶۰) به برژنف و خطاب به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی نوشته نظر خود را مبنی بر غلط بودن خط مشی حزب توده به تفصیل بیان آورده است.



اندازه درست میگوید ولی من خودم خیال میکنم که من به وظیفه خودم عمل کرده‌ام.

این حرف شما درست است ولی البته مباحثات پلنوم‌ها را معمولاً هیچ‌جا منتشر نمیکنند چون در جاهائی که احزاب قانونی هستند، مثل حزب کمونیست فرانسه، روزنامه‌نگاران در جلسات حاضر می‌شوند. اما سازمان‌های مخفی مذاکرات را منتشر نمیکنند و فقط قطعاً ماها را منتشر میکنند. اینست که عملاً اینطور شده که مباحثات ما منتشر نشده است، چون ما همیشه در حالت مخفی بوده‌ایم، غیر از این چهار سال اخیر که حزب علنی شد و آن هفت سال اول که حزب علنی بود، بقیه را ما همه‌اش درخفا بوده‌ایم. اگر خاطرتان باشد ما تا کنگره دوم، یعنی تا سال ۱۹۴۹، یعنی تاریخی که به شاه تیراندازی شد و حزب غیرقانونی اعلام شد، تا آنجا ما حتی مذاکرات کنگره‌ها را هم منتشر میکردیم. جزوهای که درباره کنگره اول و دوم منتشر شده با تمام مذاکرات هست. تا وقتی که حزب علنی بود اینرا ما مراعات میکردیم ولی بعد که حزب مخفی شد البته تصمیم گرفته شد که مطالب ذکر نشود.

سؤال: رفیق ایرج، فکر میکنم این سؤال برای خیلی‌ها مطرح است. من نمیگویم قبل از سوء قصد به شاه خبر را منتشر نکنیم. بنده نمیگویم که آن درست نبوده ولی بکلی هم نباید آنرا مسکوت بگذارید. بر اساس این اصل لنینی که میگوید ملاک جدی بودن یک حزب میزان برخوردش به انتقاد و انتقاد از خود است نباید این مسائل را بکلی از مردم مخفی کنیم. یک عده‌ای دور هم جمع می‌شوند و بیخ گوش همدیگر حرفهای میزنند بطوری که مبادا به طرف بر بخورد. یا مردم ما، مردمی که میباید از ما پشتیبانی بکنند، ما حتی خطوط اصلی را هم با آنها در میان نمیگذاریم. من نمیگویم که از سیرتاپیا را بگوئیم ولی مقداری را لااقل باید گفت. مثلاً نسبت به مصدق ما اعمالی کرده‌ایم که درست نبوده است، اینها را باید به مردم بگوئیم. ساواک که بالاخره با نویسندگان مزدور و اجیر خودش این را به مردم قبولاند که ما باعث شکست مصدق شده‌ایم لااقل ما اشتباهات خودمان را باید می‌گفتیم. من یادم است، آن وقت ها گفته میشد که حزب با مصدق مرتباً تماس و مذاکره داشته، و



همینطور در روزنا مه بسوی آینده مرتب مینوشتیم دیشب توافق انجام شد. بعدهم معلوم شد که هیچ توافقی درکار نبوده است، و ما مرتب خودمان را مفتضح میکردیم. این را لااقل باید به مردم بگوئیم. آیا حالا هم مردم واقعیت سیاست حزب توده را در زمان مصدق نباید بدانند؟ چنانمیخواهیم اینها را بگوئیم. اسکندری: آژیتاسیون نکنید، سؤال نکنید.

سؤال: سؤال دیگرم اینست که شما و رفیق رادمش چرا ایران را ترک کردید. شما ممکن بود اگر در ایران میماندید در شرایط مطلوبی هم قرار نمیگرفتید چون آتمسفر علیه شما بود، شاید هم اگر شما یا رفیق رادمش حرفی میزدید میگفتند اینها چون از دبیرکلی بر داشته شده اند حالا میخواهند کاری را که رهبری فعلی میکند قبول نداشته باشند ولی وظیفه شما ایجاب میکرد که بمانید. رنجیدید، ایران را ترک کردید و آمدید. رفیق رادمش هم رنجیدند، آمدند. در صورتیکه اگر میماندید و حرفتان را میزدید به مرور درستی نظریاتتان ثابت میشد.

اسکندری: عرض کنم که راجع به سؤال اخیر، کیا نوری گفته است که اسکندری و رادمش با اجازه حزب به خارج رفته اند ولی در واقع من را تبعید کردند. شما که اطلاع ندارید. آنها مرا با تلفن تهدید میکردند، حتی در منزلی که من زندگی میکردم سنگ می انداختند و فحش میدادند. صفری آلان اینجا است و در هیئت دبیران هم هست، در تصمیم گیری هیئت اجرائیه حضور داشته. اگر او را گیر آوردید از او بپرسید که چطور شد که فلانی به خارج رفت. خود او با عموئی به منزل من آمدند و گفتند صلاح در این است که شما بروید. آنها در هیئت اجرائیه تصمیم گرفته بودند که من در ایران نباشم، آنها هم آمدند و دستور را به من ابلاغ کردند. شما حالا از من میپرسید که چرا رفتی؟ من ایران را ترک نکردم، به من دستور دادند من هم دستور حزب را اجرا کردم. قبلاً"گفته بودم که من می خواستم از هیئت اجرائیه استعفا کنم ولی کیا نوری خودش گفت که هیئت اجرائیه بدون اسکندری نمیشود، اما بعد از مصاحبه ای که من با تهران مصور کردم این تصمیم را گرفتند. اما راجع به اینکه مطالب را باید در میان گذاشت من صد درصد حرف



شما را تا شید میکنم. اصلاً "دموکراسی حزبی" معنایش همین است. این اصل لنینی که شما گفتید کاملاً "دقیق و درست" است. من شخصاً همیشه عقیده‌ام این بوده که مطالب را با کارها و افراد حزبی در داخل حزب باید مطرح کرد ولی این را هم باید بگویم که تصمیمات جمعی در داخل حزب هم خودش یک اصل دموکراتیک است، وقتی اکثریتی تصمیم بگیرد که حالا فلان موضوع را مخفی نگه داریم چساره‌ای نیست. من بعنوان دبیر حزب مجری تصمیمات پلنوم بوده‌ام. البته رادمش دبیر اول حزب بود و من هم یکی از دبیرها بودم. این رفقای که در مهاجرت بوده‌اند، از جمله رفیق بابک و رفیق آذر نور که اینجا است، و رفقای دیگری که متأسفانه اینجا نیستند که من به شما نشان بدهم، این رفقا میدانند که ما چقدر کوشیدیم برای اینکه کارهای حزبی در پلنوم‌ها شرکت نکنند، یکی در پلنوم چهارم بود که ما ۶ نفر از رفقای کار حزب را دعوت کردیم، یکی هم پلنوم هفتم بود، یعنی موقعی که قرار بود با فرقه دموکرات آذربایجان اتحاد بشود، باز هم پلنوم وسیع تشکیل دادیم. ما تاحدی که توانستیم عمل کردیم ولی وضع از قرار دیگری بود.

اما راجع به دوران مصدق، جانا سخن از زبان ما می‌گوشی. من در آن زمان در اینجا، در پاریس بودم و در فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگران کار می‌کردم. در واقع اگر بخواهم همه مطالب را یکی یکی بگویم خیلی طول میکشد. بعد از جریان آذر ۲۵ رفقا تصمیم گرفتند که من به خارج بروم برای اینکه درست‌تر است ارتش برای من پرونده درست کرده بودند و مرا بمناسبت آن دوبار به اعدام محکوم کرده بودند. رفقا تصمیم گرفتند که من بروم و بعد که آنها از آسیاب افتاد برگردم. من هم به فرانسه آمدم و در پاریس بودم. خوب، رفقا تصمیم گرفتند. بنده در پاریس یک شاهی پول نداشتم. باطمینان اینکه رفقا بعداً "برای من ترتیبی خواهند داد در آن موقع فقط دوهزار تومان با خودم آورده بودم. هر چه منتظر شدیم خبری از پول نشد. از طرف خانواده‌ام، مادرم برای من قدری پول فرستاد اما رفقا هیچ کمکی نکردند. بعد وضع من طوری شده بود که نمیدانم گفتنش خوب است یا بد، من در اینجا داشتم از گرسنگی می‌مردم و زندگی خیلی بدی داشتم و اگر دوستان



فرانسوی من نبودند حقیقتش اینست که بنده نمیتوانستم در اینجا
بمانم و هرچه هم به رفقا نامۀ نو شتم نوشتند مصلحت نیست که حالا شما
بیا بید. همین رفیق رادمش که در کنگره دوم در تهران دبیر کل
حزب شده بود، به من نامۀ نوشت که رفقا صلاح نمیدانند تو بیا نی.
کنگره دوم را هم تشکیل دادند و مرا که عضو کمیته مرکزی و دبیر
حزب هم بودم دعوت نکردند. من نامه اعتراضی نو شتم که خوب،
رفقا کنگره حزبی است و من را که عضو کمیته مرکزی هستم و دبیر
حزب هستم (دعوت نمیکنید). در کنگره اول سه نفر دبیر معین کرده
بودند که یکی من بودم و یکی دیگر الموتی بود. گفتم آقا، دبیر
حزب که عضو کمیته مرکزی است باید در آنجا حضور داشته باشد و
گزارش بدهد. بعد رادمش به من نوشت - کاغذ هست و در آن رشیو
حزب هم هست - که رفقا فعلاً "صلاح نمیدانند بیا نی برای اینکه آن
جریانات هنوز باقی است و پرونده نظامی علیه تو هست. در کنگره
دوم بنده غیاباً" انتخاب شدم ولی خود مرا راه ندادند، یعنی
گفتند مصلحت نیست، درست هم میگفتند برای اینکه پروندهای
وجود داشت که در آن برای من حکم اعدام صادر کرده بودند و مدعی
بودند که من می خواستم جمهوری ما زندران تشکیل بدهم. چون وکیل
ما زندران بودم یک چنین پروندهای را برای من درست کرده
بودند. اینها مفصل است و نمیخواهم حاشیه بروم. اگر بخواهم
توضیح بدهم تا صبح طول میکشد.

ولی راجع به ملی شدن نفت، در آنوقت حزب هنوز علنی بود (۱) و
مخبر روزنامه مردم را فرستادند به پاریس و او با من مصاحبه کرد.
او گفت عقیده شما راجع به ملی شدن نفت و این شعار حزب چیست. من
گفتم این عملی را که حزب میکند البته من آنرا صحیح نمیدانم
برای اینکه آن موقع روزنامه ها می رسید (و من در جریان مسائل
بودم. گفتم) ملی شدن نفت همان چیزی است که ما می خواهیم. ما

۱- در این زمان حزب توده غیرقانونی و مطبوعات رسمی آن مخفی
بود. شاید منظور اسکندری از علنی بودن حزب، فعالیت وسیع
آن و مطبوعات متعدد علنی وابسته به آن، و از جمله "جمعیت
مبارزه با استعمار" بوده است.



که ارث پدرمان را نمیخواهیم. با باحالا داردنفت را ملی میکنند و ما داریم با او مخالفت میکنیم و شعار دیگری میدهیم بعنوان این که اول قرارداد نفت جنوب الفاء بشود و بعد ملی بشود. او گفت که این نظر خیلی انتروسان است که شما میگوئید. اجازه میدهید این صاحب را منتشرکنم؟ گفتم با اجازه حزب و بروید بگوئید من با خط مشی حزب مخالف هستم. گفت ما اجازه اش را میگیریم ولی بعد رفت آنجا و آنرا چاپ نکردند. بعد من یک نامه مفصلی، یعنی یک کتابچه ای برای رفقا نوشتم که حالا هم در آرشیو حزب موجود است. در آن نامه من بعقیده خودم تمام اشتباهات رفقا را در مورد ملی شدن نفت گفتم، و گفتم که رفقا، آخرتاکي ما این چیزها را نمی فهمیم. آخر وقتی که نفت ملی بشود، همه صنایع نفت ملی بشود خوب، بطریق اولی نفت جنوب هم بخودی خود ملی میشود. گفتم من نمیدانم این شعار را شما از کجا آورده اید، بعد هم در مورد بورژوازی و درباره خود مصدق هم شما دژ اشتباه هستید. من اولین تحلیل را راجع به بورژوازی ملی در همان جزوه نوشته ام. طوری بود که کیا نوری در پلنوم چهارم گفت اگر نامه ایرج نرسیده بود ما تا آخر هم در اشتباه بودیم. من یک نامه ای، حتی یک کتابچه ای تالیف کرده بودم و غیرا اعضای کمیته مرکزی حزب یک نفر شاهد دارم که آنوقت ها عضو حزب بود و آن ژرژ آوانسیان است و حالا هم در پاریس است. ژرژ و میرهادی را که هر دو جزو کادرهای حزبی بودند هر دو را من به ایران فرستادم ولی با آنها بد رفتاری کردند. در هر صورت کاری نداریم. عرض کنم که آنوقت ها فتوکپی مثل حالا به این آسانی نبود. من کتابچه را به ژرژ دادم پاک نویس کرد. یکی را خودم نگه داشتم و دیگری را برای حزب فرستادم. برای این می گویم که او شاهد من است. این انتفادات را رفقای دیگری هم که در پلنوم چهارم بودند اطلاع دارند. از بابک و آذر نوربهرسید. این نامه من در حزب معروف بود. بهمین دلیل وقتی در تهران، در یک جلسه هیئت اجرائیه راجع به خمینی مطالبی را مطرح کردم و گفتم آقا، این سیاست غلط است و بالاخره شما ها پدر حزب را در میا ورید و این نمیشود، کیا نوری گفت ایرج در یک مورد درباره مصدق حق داشت و خط مشی درستی را میگفت ولی در اینجا دارد غلط



میگوید و اشتباه میکند. گفتم خیر آقا، اینجا را هم می بینید که اشتباه نکرده ام. به شما میگویم که اشتباه نیست. من میگویم حزب را نگهدارید و مواظب باشید. گفتم اینها گوش خوابانده اند شما بخوندرانمیشناسید. تمام تاریخ مملکت ما، تمام نویسندگان و شعرای مادر باره دوروئی و تذبذب آنها صحبت کرده اند. آخر شما چطور اینها را نمیشناسید. آخوند دروغ میگوید، بخصوص این بابا که از همان پاریس گفته حزب کثیف توده، بعد هم که گفت با اینها راهپیمائی نکنید، با اینها همکاری نکنید. گفتم اینکه خودش در کتاب ولایت فقیهش گفته، آنرا هم قبلاً" بصورت درس منتشر کرده ما هم قبلاً" در دبیرخانه حزب داشتیم و تمام رفقا آنرا خوانده اند. بصورت چاپ سنگی بود و در نجف درس میداد. همین بنی صدر و حبیبی و قطب زاده که او را کشتند، در پاریس کمیته ای داشتند و از جمله برای ما میفرستادند که مادر را دیو صدای پیک ایران منتشر کنیم. این چیزها را که ما منتشر نکردیم فقط مطالبی را که ضد آمریکا گفته بود در پیک ایران منتشر کردیم.

میخواهم در مورد مصدق بگویم. من مصدق را شخصاً" خوب میشناختم. علاوه بر همه با خانواده ایشان هم مربوط بودم و مصدق به من میگفت تو جای پسر من هستی. من خوب میدانستم که مصدق چه میخواهد. به آنها میگفتم آقایان، این چه آنالیزی است که شما میکنید. مصدق آدمی است ملی و حالا آمده و فرصت پیدا کرده و میخواهد نفت را ملی کند. میدیدم که حرف من به گوش این رفقا نمیروند و باز از همین روزنامه ها میاید که مرتب در آنها به مصدق حمله میکردند.

در F.S.M. (فدراسیون جهانی سندیکاها) بنده مسئول شعبه شرق بودم که بعد جابجایی را به جواهری، که حالا اینجا است، دادم. او وارد است، از او پرسید. اینها را میگویم برای اینکه نگوئید حالا که اوضاع تغییر کرده برای مادر و غنای نقل میکند. شاهد دارم، شاهد همه اینها وجود دارد. عرض کنم که در مجله فدراسیون سندیکای جهانی همان موقع که موضوع ملی شدن نفت مطرح بود و بخصوص کارگران نفت اعصاب کرده بودند من این را بهانه کردم و در مجله فدراسیون سندیکال موندیال مقاله ای به فرانسه نوشتم. این مجله در C.G.T. وجود دارد و میتواند بگیری.



سایان (۱) به من گفت تو راجع به این اعتصاب یک تحلیل بنویس. من گفتم حزب ما عقیده اش این نیست، عقیده حزب چیز دیگری است. گفت توبه حزب چه کار داری، توازن نظر کارگری بنویس. من یک مقاله تحلیلی نوشتم که در آن گفته شده بود طبقه کارگر ایسران طرفدار ملی شدن نفت است و درست هم هست، امپریالیسم انگلیس و شرکت نفت راهم فاش و برملا کردیم. این چیزها را من در آنجا نوشتم. این مقاله را که نوشتم، یک هفته از این مقدمه گذشت. یک نفر بود بنام دسو Dessault که پارسل مرد. این دسو دواشن (مدیر) Doyen اونیورسسته گرنوبل بود و در قسمت فاکولتسه اقتصاد بود. من رئیس شعبه بودم و این دسو عضوم بود و با من کار میکرد. آمد و گفت، ایرج مقاله تو را امروز در دلی و رک (۲) خواندیم. گفتم من به دلی و رک مقاله ای نداده ام. گفت آن را در سرمقاله گذاشته اند و نام ایرج اسکندری را نوشته اند. گفتم درباره چه؟ گفت راجع به نفت. بالاخره رفتیم دلی و رک را گرفتیم دیدم راست میگوید اسم مرا هم بالای مقاله گذاشته اند. نگاه کردم همان مقاله ای است که من در مجله F.S.M. نوشته ام. آنرا سرمقاله دلی و رک گذاشته اند و چاپ کرده اند. برای من خیلی تعجب آور بود. یک نفر انگلیسی بود با اسم ماک کوینی که در فدراسیون کار میکرد و با اصطلاح نماینده سندیکا های انگلیسی بود و عضو حزب (کمونیست انگلیس) بود. من به او گفتم این چیست؟ شما اصلاً به من هم نگفتید، با من مشورت هم نکرده اند و گذاشته اند سرمقاله دلی و رک. رفت بالندن تماس گرفت و آمد به من گفت قضیه این است که در داخل حزب کمونیست انگلستان راجع به ملی شدن نفت ایران اختلاف نظر بود. یک عده ای میگفتند که خود حزب توده مدعی است و میگوید آمریکا شیها میخواستند بیا بوندو جای انگلیس ها را بگیرند و لذا مخالف ملی شدن نفت هستند. آنها هم گفته اند ما که انگلیسی هستیم بطریق اولی دلی ندارد به خاطر آمریکا بیا بیم و با اصطلاح شاه بلوط را از آتش بیرون بکشیم.

۱- لویی سایان سالها دبیر کل فدراسیون جهانی سندیکا ها بود.

۲- ارگان مرکزی حزب کمونیست انگلیس Daily Worker



در حزب کمونیست انگلستان یک عده ای چنین حرفی زدند. اما عده دیگری مدعی بودند که این اصلاً "غلط است و باید از ملی شدن نفت پشتیبانی کرد چون این یک مبارزه جدی ضد امپریالیستی است ولی آنها در اقلیت بودند. او گفت بعد از اینکه مقاله تو در مجله F.S.M. چاپ شد در کمیته مرکزی دوبار بحث کردند و گفتند آقا، بفرمائید. این فلانی این را نوشته و اینها هم با مدارک است گفت نتیجه اش این شد که کمیته مرکزی حزب کمونیست انگلستان تصمیم گرفت این مقاله را بعنوان سرمقاله دیلی ورکر بگذارند. بعد خط مشی را عوض کردند و شروع به حمله به ضد شرکت نفت کردند. اینها را که عرض میکنم برای اینست که چون شما در این مورد سوال کردید بدانید که من نظریات خودم را همیشه گفته ام، نوشته ام و مکرر عمل کرده ام. لذا از این جهت خیال میکنم که لااقل از این جهت به من انتقاد وارد نیست. این رفقای هم که در پلنوم چهارم بوده اند میدانند که در مسائل مربوط به مصدق نظریات من چه بوده، آنها میدانند نظریات من چه بوده و من چطور از نظریات خودم دفاع کرده ام. من پیشنهاد کردم که کیا نوری بدلیل عملیات تکرانه ای که مرتکب شده و حزب را از حالت علنی به حالت مخفی انداخته است از کمیته مرکزی حزب اخراج شود برای اینکه تیراندازی به شاه بها نه شد که حزب را غیر قانونی اعلام کردند و درست ایشان در این کار وارد بود ولی خوب، این پیشنهاد هم مورد قبول همه واقع نشد و اکثریت نیاورد. من پیشنهاد کرده بودم هم او هم قاسمی را از کمیته مرکزی حزب اخراج کنند. خسرو روزبه هم راجع به قاسمی چنین پیشنهادی کرده بود ولی آن جلسه که چنین رأی نداد، اما در انتخابش بعنوان عضو هیئت اجراییه، او را انتخاب نکردند. خلاصه رفیق، این یک جریان خیلی طولانی است و متأسفانه وقت من کافی نیست والا جزئیات آنها را بطور مفصل شروکا مل، با دلائل برای شما میگفتم. اما اصل مطلبی را که شما مطرح کردید کاملاً درست است و شما حق دارید. واقعاً این یک اصل لنینی است. اعضای حزب باید مطابق وظیفه خودشان عمل کنند. اگر اعتراض دارند باید بگویند. مخفی کردن و سرپوش گذاشتن و انتقاد نکردن، اینها جرم است. باید گفت، فرض کنیم که بنده را حالا از حزب اخراج



کنند، طوری نمیشود. پس فردا که معلوم شد حرف من درست بوده آنها می که مرا اخراج کرده اند خودشان خجالت میکشند. بنابراین آدم نباید بعنوان اینکه گویا خطر هست و فلان چیز هست و چطور می شود و چطور نمیشود (از حرف زدن) ابائی داشته باشد. اگر حرف حسابی است باید گفت. این نوشته بر ژنف، رفیق فقید ما بنظر من حرف خیلی صحیحی است. در آخر کتاب "زمین کوچک" نوشته "خوشبخت آن کمونیستی است که در زمان حیات خودش هر چه را برای حزب صلاح میداند صریحا" گفته باشد". و من این حرف را خیلی میپسندم چون حرف لنینی است و حرف درستی است. باید گفت هر کس بترسد نتیجه اش اینست که مسئولیت را منگیر خودش هم هست و آن چیزها هم هیچ کدام اصلاح نمیشود. بهمین دلیل هم من معتقد هستم که اگر رفقا ایرادی دارند، اعتراضی دارند، حرفی دارند، کاملاً بنویسند و بگویند. چرا نمی گوئید؟ در این جلسات چرا باید سکوت بشود؟ حرف خودتان را بگوئید، خیلی هم صریح بفرمائید. این رفیق شهید ما (۱) هم همین حرف را زده است و به این مطلب برخورده است. ببخشید خیلی صحبت کردم، من یک خورده پرحرفم.

سوال : آیا شما تصور میکنید آنچه آلان در حزب حکمفرماست بازمانی که رفیق را دمتش و زمانی که خود جناب عالی دبیر اول بودید فسرقت دارد؟

اسکندری : بعقیده من فرق دارد. البته در اینجا از نظر حزب و از نظرتاریخ حزب مراحل مختلفه ای را در نظر بگیرید. من در اول جلسه چیزی را گفتم ولی ادامه اش ندادم و آن این بود که کنگره دوم، علیرغم اینکه بعضی از ماها با اندازه کافی شایستگی نداشتیم، اشخاصی را به عضویت کمیته مرکزی انتخاب کرده بود که آدم های نسبتاً با شخصیتی بودند. همان قاسمی و دکتور فروتن که اخراج شدند آدم های خیلی با شخصیتی بودند. خوب، حالا منحرف شده اند کاری نداریم، آن مطلب دیگری است و لسی شما "آدم های بودند که نظر خودشان را میگفتند، بحث میکردند،

۱- معلوم نیست منظور اسکندری از رفیق شهید کیست، احتمالاً اشاره به سرگرد و کیلی دارد.



صحبت میکردند، پشت نظریات خودشان میایستادند. مثلاً "همین امیرخیزی، بقراطی، نوشین، روستا، خود را دمنش و همین کیا نوری اینها را کنگره" دوم انتخاب کرده بود. اینها آدم‌هایی بودند که لااقل شهادت این را داشتند که بیایند و حرفهای خودشان را بزنند، نظرشان را می‌گفتند. مثلاً "با با زاده یک کارگر بود، حکیمی کارگر بود ولی خوب میامدند و حرفشان را میزدند. شما بپرسید ببینید با با زاده در پلنوم چهارم چه گفت. این آدم با همان زبان کارگریش بسیار ساده و قشنگ صحبت کرد و یا حکیمی هم همانطور. آنها کسانی بودند که کنگره" دوم انتخابشان کرده بود. این یک مرحله بود. اما از موقعی که ما با فرقه" دموکرات آذربایجان وحدت کردیم با اصطلاح برگماری هم در داخل کمیته رسم شد. چون در قطعنامه‌ای که در کنفرانس وحدت ما در شد تصمیم گرفته شد که ۹ نفر از فرقه" دموکرات آذربایجان، ۵ نفر عضو اصلی و ۴ نفر هم عضو علی‌البدل یا عضو مشاور به کمیته" مرکزی حزب توده" ایران برگماری بشوند. از آن تاریخ به بعد با هم دوسه مرتبه چنین برگماری‌هایی شده است و به مرور که اعضای کمیته" مرکزی یا فوت کرده اند یا مثل قاسمی و فروتن و سغائی بواسطه" انحرافات از حزب اخراج شده اند (سغائی البته از کنگره" دوم انتخاب نشده بسود، برگماری شده بود) از آن موقع یواش یواش مثل شرابی که در آن آب داخل کنند کمیته" مرکزی دائماً آن شخصیت قدیمی خودش را از دست داد و یواش یواش تبدیل شد به (چیزی که بعدها شد). مثلاً برای شما بگویم این رفقای که از طرف فرقه" دموکرات آذربایجان برگماری شده بودند توقعشان این بود که در عین حال مجبوری دستورات فرقه در داخل حزب باشند و این کار البته با عضویت کمیته مرکزی حزب منافات داشت. بهمین دلیل با استثنای دو نفر سر از اعضای اصلی فرقه، یکی مرحوم پیشنمازی و یکی هم رفیق آذر اوغلی شاعر معروف آذربایجان، با اضافه چند نفر از مشاورین، از جمله رفیق آگاهی که آلان در زندان است و رفیق کندلی که این دفعه مخصوصاً هم او را در پلنوم نیاوردند، مابقی در واقع یک فراکسیون شده بودند در داخل حزب و خودشان را (در برابر فرقه) موظف میدانستند، حالا هم میبینید که بالاخره این فراکسیون



دارد یواش یواش تسلط پیدا میکند. من مخالف وحدت نیستم، خودم به آنها رای داده‌ام، اعتقاد دارم ولی عوض اینکه حزب تسوده فرقه دموکرات را اداره کند، چیزی که مورد نظر ما بود، حالا عملاً اینطوری شده که فرقه دموکرات است که بر حزب توده ایران چیره شده است. در این جلسه اخیر (۱) وضع ما به این طریق بود. مسن حاشیه رفتم و سؤال شما یادم رفت.

سؤال: آیا مشی حزب و سیاستی که آلان در کمیته مرکزی حاکم است با دوران شما تفاوت دارد؟

اسکندری: ببخشید، بهمین دلیل گفتم که مراحل مختلفی در کمیته مرکزی وجود داشته است. این روش غیر دموکراتیکی که اولین رفیق سؤال کننده و رفقای دیگر تذکر دادند بعداً اتفاق افتاد. چون وضعیت طوری شده بود که عده‌ای در داخل کمیته مرکزی مخالف این سیاست فرقه دموکرات بودند و فرقه دموکرات هم به صورت فراقانونی در داخل حزب عمل میکرد و دانشیان یعنی غلام یحیی هر چه صلاح میدانست دیگران مجبور به تبعیت بودند و بهمین دلیل هم پیشنهادی را از هیئت اجراییه فرقه دموکرات آذربایجان اخراج کردند. پیشنهادی بعداً فوت کرد. هیچ یادم نمیرود که با رفیق رادمش به باکو رفته بودیم. پیشنهادی پیش ما آمد و گفت فردا میخواهند مرا از هیئت اجراییه اخراج کنند. گفتم چرا میخواهند ترا اخراج کنند؟ گفت غلام یحیی تصمیم گرفته است و فردا میخواهد جلسه‌ای تشکیل بدهد و مرا اخراج بکند. در آن زمان رادمش دبیر حزب بود. من به او گفتم رفیق رادمش، خوب است تذکراتی داده شود، با این سیستم زورکی که نمیشود یک نفر را که عضو کمیته مرکزی حزب توده است بدون اطلاع ما اخراج بکنند. حالا درست موقعی است که خود ما هم در باکو هستیم. صبح که ما رفتیم و با هیئت اجراییه فرقه دموکرات نشستیم، رفیق رادمش موضوع را مطرح کرد و گفت غلام، اینکه نمیشود. غلام گفت من هم نمیدانم، جلسه است که باید تصمیم بگیرد. خلاصه همان روز او را

۱- منظور یلنوم هیچدهم است.



اخراج کردند. در همان جلسه غلام گفت "رایون" ها اینطور رای دادند. غلام بجای حوزه ها میگفت "رایون" ها (این همان لغت فرانسه ریون Rayon است که به روسی رفته و رایون شده است) یادم نمیرود که پیشنهادی حرف جالبی زد. گفت رفیق غلام، من یک خواهش از شما دارم. شما این اتومبیل خودتان را به من بدهید. اتومبیل غلام مشخص بود و یک نمره مشخص داشت. بشرط اینکه به هیچ جاتلفن نکنید. من به شما قول میدهم که فردا میروم و پس-فردا از تمام رایون ها، بخش ها، حکم اعدام شخص شما را میآورم. باور کنید این عین عبارت اوست. ما تعجب کردیم و او گفت دروغ نمیگویم. غلام گفت این اتومبیل به توداده نمیشود، بیخود جوش زن. بعد هم فردای آن روز اخراجش کردند. وقتی او مردن در باکو بودم. طوری شده بود که حتی در تشییع جنازه این آدم (شرکت نکردند).

سؤال : من از سال ۱۳۲۴ عضو سازمان جوانان حزب بوده ام، به اینجهت من با تمام این جریانها تا به امروز که در اینجا هستیم آشنا هستم، همه آنچه را که بعنوان انتقاد و انتقاد از خود در مجلات و روزنامه های ما نوشته میشد همه را یک چیز آبی میدیدم و امروز نتیجه اش همان است که بصرمان آمد و آنهایی که آن روش را در حزب تثبیت کردند امروز در زندان هستند. ما بعد از این این را نمی خواهیم ولی شما آن روزهایی که بعنوان دبیر اول حزب بودید یک چنین جریان و حرکتی را در داخل حزب بوجود نیاوردید. شما از آن موقع تا امروز مقصر هستید، جوابگو هستید.

اسکندری : بله، اگر صلاح حزب و نجات حزب به همین فرمایش شما بستگی داشته باشد، یعنی در مورد گذشته را دمنش و من درم-وارد معینی که گفتید مقصر هستیم بنده حاضر هستم و صاف میگویم که شما حق دارید. اما این تنها کافی نیست، باید تحلیل کرد، باید دید ما چه کار کرده ایم و آن اشتباهات گذشته تا چه اندازه تاثیر کرده و در اوضاع کنونی حزب چه تاثیر میگذاشته است. والا این مطلبی را که شما میگوئید چرا ما این کار را نکرده ایم (باید بگویم که ما کرده ایم). البته من جوابگوی رفیق را دمنش نیستم چون متأسفانه ایشان فوت کرده اند ولی تا اندازه ای که من میتوانم شهادت



بدهم ایشان تا موقعی که دبیر حزب بود سعی میکرد در جلسات همه جا بطور دموکراتیک عمل کند. من خودم هم تا اندازه‌ای که عاقل می‌رسد، و رفقای که در مهاجرت هستند و میتوانند شهادت بدهند خودم شخصا این کار را انجام داده‌ام اما اینکه من شخصا برای افشای این جریان چیزی را منتشر کنم آیا شما عقیده‌تان اینست که من از حزب انشعاب بکنم که البته من این کار را نمی‌کردم وقتی اکثریت رهبری حزب تصمیم گرفته است که فلان موضوع را نباید افشا کرد من نمیتوانستم افشا بکنم.....

سؤال : مبارزات داخل حزبی که هست، من به رادمش هم در موقعی که به شوروی آمدم گفتم....

اسکندری : بگذارید حرف من تمام بشود.....

سؤال : به رفیق بقراطی هم گفتم، به رفیق جودت هم گفتم.....

اسکندری : آقا اینکه نمیشود، شما یک سؤالی کردید، گسره سؤالتان جنبه آژیتاسیون هم داشت، اجازه بدهید بنده جواب این سؤال را بدهم بعد هر فرمایشی دارید بفرمائید. منظور این است که شما میگوئید چرا شما و رادمش در آن موقع این جریان‌های ضد دموکراتیک را افشا نکردید؟ مقصودتان اینست. ما در حوزه‌های حزبی در مهاجرت، تا آن موقعی که حوزه‌ها برچیده شد، بخصوص در کشورهای سوسیالیستی و در اینجا هم، که فکر میکنم شما هم اینجا بوده‌اید، ماسعی کردیم مسائل حتی المقدور مطرح بشود. اما اینکه شما میخواهید که ما اینها را بنویسیم و در مقابل همه مردم اینها را افشاء کنیم و بگوئیم، البته این کار نشده و من قبلاً گفتم که علت آن چیست. در کار مخفی وقتی تصمیم میگیرند که مذاکرات و اختلافات و مناقشات چاپ نشود ما نمی‌توانستیم این کار را بکنیم ولی در حوزه‌های حزبی در مهاجرت ما این مسائل را مطرح کردیم. شما باید خودتان را در شرایط مهاجرت در کشورهای سوسیالیستی بگذارید تا بدانید همه کارها آزاد نبود و نمیشد هرکاری را انجام داد. ما چه در آلمان، چه در شوروی، چه در چکوسلواکی و چه در جای دیگر تا حدود معینی محدود بودیم. ما تا یک حدودی میتوانستیم مباحثات حوزه‌ها را باز نکنیم و اگر یک خورده از آن حدود تجاوز می‌شد البته اشکال داشت. اشکالاتی پیدا میشد. اینست که باید



مجموع اوضاع و احوال را در نظر گرفت. البته من نمیخواهم بگویم ایراد شما وارد نیست ولی شما باید اینها را در کا در این اوضاع و احوال ببینید. ولی اگر بطور مطلق بگوئید چرا این کار را نکردید؟ چرا اینطور نشد؟ مشکل است بدون توجه به شرایط موجود بتوان در باره آن تصمیم گرفت. توجه داشته باشید که در مدتی که ما در مهاجرت بودیم اختیارات تام که نداشتیم. این خیلی طبیعی است که یک کشوری که آدم را در آنجا بعنوان مهمان قبول کرده اند همه جور آزما پذیرائی کرده اند، همه کارهای ما و حزب را انجام میدهند، توقعاتی دارد، سیاستی دارد. مثلاً آلان فرض کنید که با دولت خمینی روابطی دارند، مشغول داد و ستد هستند، مشغول معاملات تجاری هستند، خوب، اینها نمیخواهند به این سیاستشان صدمه بخورد. ما که آنجا پناهنده هستیم و مهمانان هستیم بطریق اولی چنین اختیاری نداریم که یک دفعه بیاثیم و مثلاً "علیه خمینی در روزنامه چیزی بنویسیم. حالا شما میتوانید از من سؤال کنید چرا اینها را ننوشتهاید؟ اولاً" به این دلیل که روزنامه‌هایشان قبول نمیکند من این را بنویسم، ثانیاً" اگر هم قبول بکنند خود حزب آلمان مخالف است. مثلاً آلان با دولت خمینی قرارداد بسته اند که دانشجوی ایرانی را یعنی همان هائی را که آخوندها میفرستند در کشور خودشان بپذیرند. این سیاست البته سیاستی که ما داریم و میخواهیم جور در نیاید. من همیشه گفته‌ام که مبارزه حزبی همیشه با سیاست بین المللی یک جور نیست و جور در نیاید، مقصودم سیاست کشورهای سوسیالیستی است. ما انترناسیونالیسم پرولتری را باید کاملاً قبول داشته باشیم اما باید فهمید که انترناسیونالیسم یعنی چه. انترناسیونالیسم پرولتری بمعنای تابعیت و تبعیت از یک سیاست معین نیست. چرا؟ برای اینکه مثلاً "فرض کنید مبنای دولت‌های سوسیالیستی برجیست؟ مبنای این سیاست برهمزیستی مسالمت آمیز با دولت‌های است که رژیم‌های مختلف دارند، حتی با آمریکا. اما احزاب هر کشور، حزب کمونیست هر کشور وظیفه براندازی ارتجاع خودش را دارد. دولت سوسیالیستی میخواهد با آن حکومت ارتجاعی همزیستی و سازش بکند اما شما هدفان برانداختن آن است. این دو تا که با هم جور در نیاید.



لذا اگر شما خیال بکنید که گویا سیاست درست عبارت از اینست که هر چه فلان روزنامه نوشت شما به آن عمل بکنید این اشتباه است، چون او مطابق سیاست دولتش عمل میکند. آنها سیاست خودشان را تبلیغ میکنند، ما اشتباه میکنیم اگر خیال بکنیم که برای اینکه خیلی انترناسیونالیست باشیم باید هر چه آنها نوشتند ما هم اجرا کنیم. اینطور غلط درمیاید. مسلماً "غلط درمیاید برای اینکه وظیفه ما براندازی آن رژیم ارتجاعی است که وجود دارد. این وظیفه هر حزب کمونیستی است، اومی خواهد نظام را براندازد. پس مبارزه حزب کمونیست برای چیست؟ حزب کمونیست آمریکا برای چه دارد مبارزه میکند؟ برای آنکه آن رژیم را بر دارد، رژیم سرمایه داری را بر دارد اما دولت شوروی میخواهد با دولت آمریکا کنار بیاید برای آنکه صلح برقرار باشد، موشک هسته ای بکار نرود. این دو تا که با هم جور در نمی آیند، مغایرند، منافات دارند. بنابراین اگر کسی مدعی شد که من فلان کار را کردم برای اینکه خودم را با آن سیاست جور کنم این اسمش انترناسیونالیسم نیست. این، انترناسیونالیسم پرولتری که لنین گفته نیست، انترناسیونال-لیسم پرولتری عبارت از این است که ما در مقیاس بین المللی از سیاست دولتهای سوسیالیستی از سیاست بین المللی شان پشتیبانی میکنیم، از این دولتها دفاع میکنیم، از سوسیالیزم دفاع می کنیم ولی این امر بمعنای آن نیست که ما در داخل کشور خودمان در سیاست خودمان هم نگاه کنیم بسینیم مثلاً! "مروضا خمینی آشتی شده ما هم آشتی کنیم و فردایک جور دیگر، همین قضیه در مورد شاه هم شده است. شاه را آورده اند دعوتش کرده اند، دکترای افتخاری به او داده اند. به فرح هم همینطور، من نامه نوشتم، نامه های من الان هست، به حزب کمونیست چکوسلواکی نامه نوشتم و در آن اعتراض کردم، به لهستان هم اعتراض کردم. نوشتم آقا، آخر شما به فرح پهلوی در او نیورسیته شارل ... که یکی از قدیمی ترین او نیورسیته های اروپا و دنیا است دکترای فلسفه داده اید. من در آن نامه نوشته ام، و متأسفم که این نامه ها الان در دست من نیست که به شما نشان بدهم، که در کشور سوسیالیستی مبنای فلسفه بر ماتریالیسم دیالکتیک مبتنی است و پایه اش بر ماتریالیسم



تاریخی است. آیا ما ازدادن این دکترابه فرج پهلوی بایددچنین استنباط کنیم که ایشان گویا متخصص ماتریالیسم وماتریالیسم تاریخی هستند؟ این چه جور دکترائی است؟ شما میخواستید دکترای صنعتی یا کشاورزی به او بدهید. دکترای فلسفه؟ ما رکیستی را که نمیشود به فرج پهلوی داد. توجه میکنید؟ اینها رامن نوشته ام. البته آنها اوقاتشان ازمن تلخ شدو حتی جواب کاغذمراندادند. اما بایددگوییم که حزب کمونیست لهستان به من جواب داد. گیرک به من نوشت که شما مطلب بخرنجی را درنامیده خودتان مطرح کرده اید. خوبست که بیا ئیدبا همدیگر صحبت بکنیم و راجع به این موضوع توضیحات لازم را به شما بدهیم. قرا ربودما به آنجا برویم که جریانات لهستان پیش آمدو نشدکه توضیحات ایشان را بشنوم ولی مثل اینکه او بر خوردا انتقادی به کارخودش، یعنی کار دولتش داشت، یک جوری به من نوشته بود که بیا ئیدکه بگوئیم اشتباه شده است ولی بهرجهت من موفق نشدم بروم. این مطالبی را که بنده پشت سرهم گفتم اگر کافی نیست معذرت میخواهم، برایتان باز توضیح بدهم. اگر جائی از آن روشن نیست آنرا روشن کنم.

سؤال : بطور کلی آنچه من اکنون درک میکنم اینست که پایه گذاری همین سیاست وهمین مشی ای را که آلان در حزب هست در گذشته گذاشته شده است وهمچنان هم ادامه دارد و تغییری من در آن نمی بینم. آن موقع هم که رفقا را دمنش، جودت و دیگران بودند همین مطالب مطرح بود.

اسکندری : شما آن موقع در کجا بودید؟

سؤال کننده : در باکو بودم.

اسکندری : خوب، شما که خودتان وارد بودید، من دیگر چه بگویم!

سؤال : میخواستم سؤال کنم در شرایط فعلی بنظر شما ما در رابطه با ایران ز رابطه با نیروهای دیگر چه کار باید بکنیم. یکی هم مبارزه درون حزبی است که چه جوری باید باشد که این مسائل و مشکلات بنوعی برطرف بشود یا اینکه لااقل این امید را داشته باشیم که این مشکلات رفع بشود یا کم تر باشد.

اسکندری : شما مسائل خیلی مهمی را مطرح کردید. این هردو سؤال خیلی مهم بود، چون اصل کار ما اینست که از گذشته پند بگیریم و



برای آینده کاری بکنیم که حزبمان از این بدبختی نجات پیدا بکند. جدا" میگویم بدبختی برای اینکه در تاریخ، نه تنها حزب توده بلکه هیچ حزب کمونیست دیگری واقعا" چنین رسوائی و چنین بدبختی را (بخود ندیده) و تا بحال به چنین سرنوشتی دچار نشده است، یعنی در هیچ جا اینطوری نشده که رهبری حزب را یکجا در چنگال خودشان بگیرند و چنین چیزی در هیچ جای دنیا اتفاق نیافتاده است. لذا شما و همه رفقا حق دارید که بخواهید این چیزها روشن بشود. من عقیده ام این است که تا ما از گذشته انتقاد نکنیم و تحلیل صحیح نکنیم و همه مان قبول نکنیم، و تا در حوزه های حزبی در همه جا تحلیل صحیح از سیاست گذشته حزب ندهیم (کا ر درست نمی شود). مقصود من تنها این چهار سال اخیر نیست چون این مسائل مربوط به قدیم هم هست. حتی من بنوبه خودم به شما قول میدهم که اگر رفقا، هر تقصیری بنظرتان آمد چه منفردا" و چه مشترکا" بعهده شخص من باشم به جان و دل قبول میکنم برای اینکه راه اصلاح حزب غیر از این نیست. اما راهش همین است که رفقا بخواهند حرفشان را بزنند و بخواهند انتقاد بکنند. اگر رفقا سکوت بکنند اسکندری یا غیر اسکندری یا هر کس دیگری در کمیته مرکزی بیشتر از این زورش نمیرسد و بطوریکه نفری نمیتواند کاری انجام بدهد. باید رفقا جمع بشوید، در حوزه هایتان مطرح کنید، بنویسید. آخر آنهایی که آلان مدعی رهبری هستند با لایحه بایدها ز نظر رفقای کا در حزبی اطلاع داشته باشند. خوب بنویسید که آقا، ما معترض هستیم، چرا فلان موضوع را نمیگوئید، چرا چنین تحلیلی را نمی کنید لااقل یک تحلیلی را جا نشین آن بکنید. در حوزه ها، در جلسات خودتان لااقل بگوئید آقا، ما نظرمان اینست، این را به بحث بگذارید. رفقا، من کاملاً" عقیده ام اینست که این درست نیست که شما بنشینید و منتظر شوید که اسکندری بیاید و نظر بدهد. شما خودتان، همه ما حین نظر هستید، بنشینید صحبت بکنید و بگوئید آخر چه طور شده که این ذلت و افتضاح برای حزب پیدا شده است. من واقعا" از این نسل فعلی اعضای حزب تعجب میکنم. خیلی معذرت میخواهم. رفقای که از شما من تر هستند بخاطرشان هست، و من خودم بیادم هست که در حزب چندین بار، مثلاً "بعد از قضیه شکست آذربایجان



چنان سروصدائی راه افتاد و اعتراضاتی در حزب بوجود آمد که با وجود اینکه من خودم مخفی بودم همین طبری، نوشین و عده‌ای دیگر به سراغ من آمدند (از ستاد ارتش آمده بودند و میخواستند مرا بگیرند، به من گفتند مخفی بشوم که بعد به آمدن من به خارج منجر شود). گفتند آقا، شصت هفتاد نفر از کارهای حزبی اعتراضات خلیسی مفصلی کرده اند که بیا نید به یک ترتیبی کاری بکنیم، آمده اند و میگویند که کمیته مرکزی باید جواب بدهد. چرا جواب نمیدهد گفتیم آقا حرفشان حسابی است. خوب، یک جلسه‌ای دعوت کنید، من میایم آنجا صحبت میکنم. من هم آن موقع دبیر حزب بودم. جلسه‌ای مخفی در منزل جمشیدکشا و رز دعوت کردیم. همه آمده بودند: خلیل ملکی، خامنه‌ای، ابریم و عده‌ای دیگر، و حرفشان این بود که آقا، این چه جریان‌هایی است که واقع شده؟ ما اینهمه از آذربایجان دفاع کردیم، افسرانمان را به آنجا فرستادیم، سازمان حزبی ما در آذربایجان تماماً جزو فرقه شده، حالا چطور شده و این شکست مفتضحانه چیست که ما خورده‌ایم، این تقصیر کمیته مرکزی است. تا حدود زیادی هم آنها حق داشتند. من گفتم رفقا، من بیسک پیشنهاد دارم. این حرف شما درست است و کمیته مرکزی باید بیا بدویک کاری بکند. گویانکه این کمیته مرکزی از طرف کنگره اول انتخاب شده است ولی ما می‌ایم یک کاری میکنیم: سه نفر از اعضای کمیته مرکزی، که از کنگره انتخاب شده اند و سه نفر از اعضای تفتیش، که از کنگره انتخاب شده اند با ضافه یک نفر از کنفرانس تهران، که آنهم بالاخره از طرف یک مرجع صلاحیت‌دار حزبی انتخاب شده است، هفت نفر را انتخاب کنید که رهبری فعلی را بگیرد و تعهد کند که در ظرف سه ماه کنگره دوم را تشکیل بدهد. تمام مسائل را انتقاد کنید و همه مسائل را در یک کمیته مرکزی که قبول دارید مطرح کنید. آنها این پیشنهاد را قبول کردند و یک هیئت اجراییه هفت نفری تشکیل شد. اتفاقاً با دم نمی‌رود که خلیل ملکی گفت از کجا معلوم است که ما در آنجا انتخاب بشویم. من خیلی تعجب کردم و گفتم رفیق ملکی، این مطالب را دیگر بنده نمیتوانم تعهد بکنم چون این بستگی به رای رفقا دارد. شما انتخاب میشوید یا نمیشوید آن دیگری به من مربوط نیست ولی من یک



چنین پیشنهادی دادم. این قضیه آنموقع. یکی هم قضیه مصدق بود. واقعا" یک جوش و خروشی بوجود آمده بود. ما مجبور شدیم پلنوم چهارم را تشکیل بدهیم. ما واقعا" مجبور شدیم برای این که یک عده ای بودند که نمیخواستند پلنوم تشکیل بشود. قاسمی و رفقاییش اصلا" دلشان نمیخواست این جلسه تشکیل بشود. فشار توده های حزبی از ایران و از مهاجرت بود که باید یک جلسه وسیع تشکیل بشود. همان پلنوم وسیع که گفتم تشکیل شد و هشتاد نفر در آن شرکت کردند و مسائل را رسیدگی کردند و واقعا" بهترین پلنوم ها و جلسات حزبی که تا حالا در حزب ما تشکیل شده همین پلنوم چهارم است. ما در آنجا تصمیم گرفتیم. ببینید این تصمیم تاجه اندازه دموکراتیک بود. بر مبنای ضوابط معینی (تعیین کنیم) که چه کسانی کا در حزبی هستند و چه کسانی نیستند. (وکسانی که کا در حزبی هستند) بدون استثنا نمیتوانند در آنجا شرکت بکنند. چون مهاجرت تازه شروع شده بود فرض را بر این گذاشتیم که هر کس در کمیته ایالتی یا در تهران، یا در هر جاسمت حزبی داشته (کا در حزبی است) بدون دسته بندی که یکی بگوید این بیاید آن نیاید که این مال کیست آن مال کی، ضوابط کا را معین کردیم و گفتیم هر کس دارای این ضابطه ها است، هر که میخواهد باشد، اگر کا در حزب است بیاید و آمدیم گفتیم در این پلنوم اگر اکثریت کا درها تصمیمی بگیرند که حتی مغایر نظر کمیته مرکزی باشد، کمیته مرکزی موظف است که نظراین رفقا را قبول کند. آذرنور و بابک هم در آن جلسه بوده اند. میخواهم بگویم تا این اندازه دموکراتیک بود که کمیته مرکزی قبول کرد که رای خودش را به رای کا درها منوط بکند و تصمیم آنها را تأیید بکند و گفتیم اگر اختلاف میان این دو نظر پیدا شدنظر کا درها را مقدم بر نظر کمیته مرکزی میدانیم. اینهم جواب سؤال آن رفیق که مسئله دموکراسی را مطرح کرده بود. این یکی از آن مثال ها بود.

آن پلنوم نتیجه خیلی خوبی داد و قطعنامه های را که اشاره کردم تصویب کردند: راجع به مصدق، راجع به کودتا و تمام اینها و راجع به اینکه چرا حزب غافلگیر شد، عین همان قضیه ای که حالا اتفاق افتاده است. غافلگیری دیگر از این بالاتر که نمیشود. حالا



مثل خرگوش در سوراخ گیر کرده ایم. آن موقع هم همینطور شده بود. و من متأسفم که عاقلین اشتباه همان افراد هستند. البته این نظر من است، ممکن است غلط در بیاید. ولی مقصود من اینست که به گذشته باید برخورد نقادانه بکنید، فشار بیاورید و نترسید. از چه می ترسید! شما که همه چیز خودتان را گذاشته اید بپرسید آقا، چرا آخرا اینطور شده است. شما که زندگیتان را برای حزب داده اید باید بدانید چه اتفاقی برای حزب افتاده است. فشار بیاورید، فشار بیاورید. پریروز در اینجا یک کمیته کشوری تشکیل داده بودند، چرا نمیروید و در آنجا حرفهای خودتان را بزنید، بنویسید، به همه مسئولین خودتان بنویسید و بخواهید. بگوئید آقا، این نامه را نوشتم. اگر نشد برای همه اعضای کمیته مرکزی بفرستید، و اگر رهبری جواب نمیدهد نامهتان را تکثیر بکنید. الحمد للهِ فعلاً "دستگاه فتوکپی که فراوان است. برای من بفرستید، برای بابک بفرستید، برای آذرنور بفرستید، برای صفری بفرستید، برای همه بفرستید. بگوئید ما نظرم اینست. ما هم زبانمان بازمیشود و میگوئیم که آقا، چرا جواب اینها را نمیدهد.

سؤال کننده : بابک در جلسات میاید ولی آذرنور در جلسات نمی آید.

اسکندری : این موضوع را از خود آذرنور بپرسید. ولی به من گفتند در جلسه ای که در پاريس تشکیل شده، در آنجا بوده و جلسه ای جلسات را نمیدانم. بهر حال هیچ راهی جز این برای اصلاح حزب نیست. نمیدانم آنشب در آن جلسه بودید که من مثل همین جلسه گفتم بالاخره عاقبت چه؟ ما بیائیم سکوت بکنیم با یکی دو نسل دیگر میگذرد و همه این چیزها فراموش میشود با زسر، روز از نو روزی از نو. باز یک اسکندری پیدا میشود، یک کیانوری دیگری پیدا میشود و سر همه کلاه میگذارد و پدر همه را در میاورد و با زعدهای بزندان میروند و وعدهای دیگر هم تیرباران میشوند.

سؤال : تا زمانی که این حرفها به نتیجه برسد و تصمیم گرفته بشود رابطه ما با نیروهای که در خارج حزب هستند چگونه باید باشد چون که یک نظر منسجم وجود ندارد و در این آشفتگی ما باید چگونه برخورد بکنیم. آیا هر کس باید نظر خودش را مطرح بکند یا اینکه باز



همان تصمیمات پلنوم هیجدهم را بعنوان رهنمود در نظر بگیریم و بر اساس آن با جریانات خارج برخورد بکنیم.

اسکندری : من که گفتم چطور باید رفتار بکنیم، باز هم میگویم. عرض کردم همین رفتاری که من برای شما توضیح دادم، در تمام جریانات حزبی من خودم این کار را کرده‌ام، هیچ طوری نمیشود. کمیته مرکزی و هیئت اجراییه در تهران تصمیم گرفته است که با شعار ملی شدن نفت مخالفت بکند. من کاغذ نوشتم که آقا، این غلط است، نباید این کار را بکنید، باز هم گفتم، باز هم گفتم. بالاخره نمیتوانند تائب شوند، نظر است. آخر حزب که مال بنده نیست، دکان من، خانه من که نیست، شما حرفتان را بزنید. اگر میخواهید اصلاح بشود باید آنقدر بگوئید تا بشود. میسارزه درون حزبی غیر از این نیست که شما حرفتان را بزنید و بخواهید. نتیجه نشستن و سکوت کردن این است که بنده دوباره همان کارها را میکنم هیچ اشکالی هم پیش نمیاید. شما خیال میکنید که اگر من منسی خواستم همینطور تسلیم بشوم و اگر با صلاح فصول نبودم حالا دبیر اول حزب نبودم! یک مقداری توجه داشته باشید، شما جوان هستید، شما اشخاصی هستید که برای خودتان شخصیت دارید، باید به همه چیز و همه جا وارد بشوید. ببخشید نباید که شما را مثل گوسفند ببرند. فرق یک حزب با یک سربازخانه همین است که در سربازخانه فرمانده یک چیزی میگوید و همه میگویند ببله ولی حزب مثل بدن انسان است. بدن موجود زنده یک ارگانیسم زنده است. باید اینطور باشد، اگر غیر از این باشد اصلاً "حزب نیست". من چندین بار در پلنوم ها گفته‌ام که حزب عبارت از یک باضافه ده صفر یا بیست صفر نیست. اینطور نمیشود. حزب یک باضافه یک باضافه یک است. حزب نمیتواند اینطور باشد که بنشینیم و منتظر بشویم که یک اسکندری نامی پیدا بشود و یک تحلیلی بنویسد و به شما بدهد و شما هم بگوئید خوب، این دستور حزبی است. این اصلاً "حزب نیست"، سربازخانه است. لذا رفقا، ببینید، من این را به شما میگویم. جدا بایستی در این راه اقدام بکنید. واقعاً به شما توصیه میکنم، دیگر خودتان را سوال : راجع به پلنوم هیجدهم و تصمیمات آن در حال حاضر چه باید کرد؟



اسکندری : بنویسید، اگر با آن وبا تصمیمات آن موافقید بنویسید که ما موافق هستیم و آنرا تأیید میکنیم، اگر موافق نیستید و جایی از آن اشتباه است نظر خودتان را بنویسید و بگوئید اینها بی که ما خواندیم، این تصمیمی را که شما گرفته اید باین دلیل درست نیست باین دلیل، باین دلیل. هیچ کاری نمیتوانند به شما بکنند. وظیفه شماست، حق نظامنا مدای و اساسنا مدای شماست، در اساسنا مه حزب نوشته شده و هیچ کس نمیتواند به شما ایراد بکند.

سؤال : تا زمانی که بحث ها نوشته و جمع شود و جواب بیاید در خارج حزب و در رابطه با جریانات خارج ما چه موضعی باید بگیریم؟

اسکندری : حالا بنده عرض میکنم. برگردیم به لنینیسم، از روی آن بفهمیم چه کار باید بکنیم. لنین خودش چه کار کرد؟ خودش در موقعی که حزب سوسیال دموکرات داشت منحرف میشد و حزب داشت خراب میشد انشعاب کرد. البته انشعاب هم نبود، رفت و ایستاد و گفت که این غلط است و من میروم به توده های حزبی میگویم که این غلط است. دیگر اینجا دیسیپلین مطرح نیست آقا جان، این دیسیپلین در این جور مواقع دروغ است، وقتی که انحراف از اصول حزبی پیدا بشود دیگر غلط است.